

GOVERNMENT OF INDIA
ARCHAEOLOGICAL SURVEY OF INDIA

CENTRAL
ARCHAEOLOGICAL
LIBRARY

ACCESSION NO. 35892

CALL No. 297.3 / Bro

D.C.A. 79

D.G. Ashmole 1903

~~7080~~



A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB.



London: C. J. CLAY AND SONS,
CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS WAREHOUSE,
AVE MARIA LANE.



Cambridge: DEIGHTON, BELL, AND CO.
Leipzig: F. A. BROCKHAUS.
New York: MACMILLAN AND CO

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÂB,

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN,

AND TRANSLATED INTO ENGLISH, WITH AN INTRODUCTION
AND EXPLANATORY NOTES,

35892

BY

EDWARD G. BROWNE, M.A., M.B.,

FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE, CAMBRIDGE, AND LECTURER IN PERSIAN
TO THE UNIVERSITY OF CAMBRIDGE.



VOLUME I. PERSIAN TEXT.

EDITED FOR THE SYNDICS OF THE UNIVERSITY PRESS.

297.3

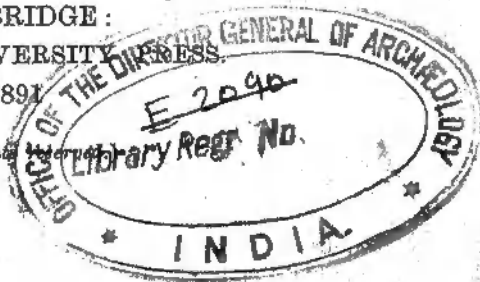
Bro

Ref 910.40955
Bro

CAMBRIDGE:
AT THE UNIVERSITY PRESS.

1891

[All Rights Reserved]

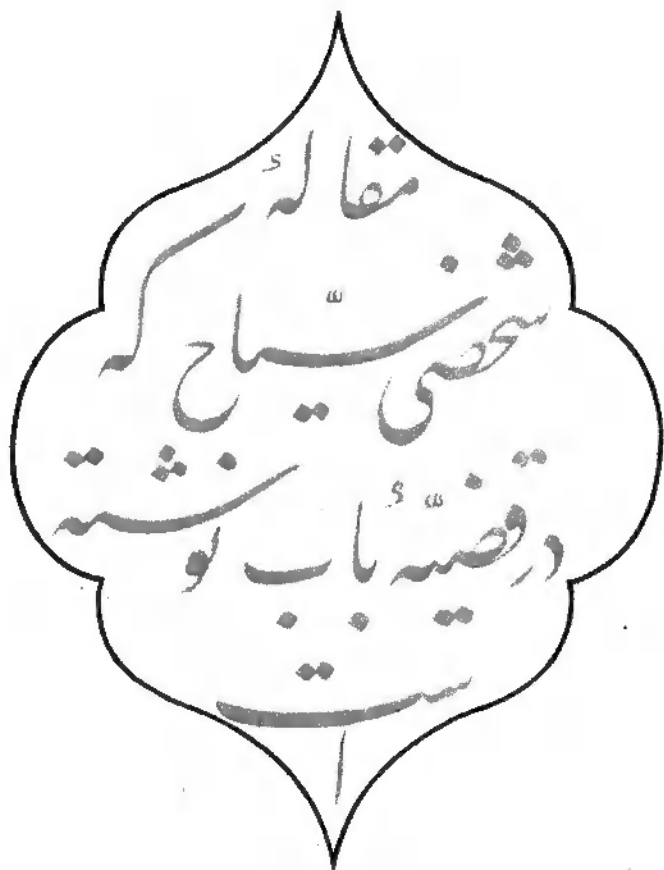


CEN
LI.ICAL
LI.HI.

Acc. No. 35892
Date 3-11-61
Call No. 297-3/B2

Cambridge:

C. J. CLAY, M.A. AND SONS,
AT THE UNIVERSITY PRESS.



مد کود و بیافش سبب تطویل لهذا آنچه تعلق
 متاویج این کیفیت دارد در اوقات سیاحت
 در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای
 دقیق از خارج و داخل و استنای و بیگاهه جستجو
 شده و متفق علیه متعرضان بوده با اختصار
 مرقوم میگردد تا تشنگان سرچشمه معارف
 که طالب اطلاع مرقایع هستند مختصر
 معلوماتی از این قضیه حاصل کرده : باب
 جوانی بود تاجر از سالانه طاهر و در سنه هزار
 و دویست و سی و پنج روز اول محرم متولد و
 چون بعد از چند سال والدش سید محمد رضا
 فوت شد در شیراز را غوش خالش میرزا

مقاله شخصی متیاح که در تفصیل فضیله باب^{ست}
^{شده}

در خصوص شخص معروف بیاب و حقیقت^ل
 اینطایفه روایات مختلفه و تفاسیل متبا^{ینه}
 در السن و افواه ناس و صحائف تاریخ و اوراق
 حوادث ایران و اروپا مندرج است لکن از متبا^{ین}
 و مخالف اقوال در روایات هیچیک چنانچه باید
 اعتماد داشتاید بعضی به نهایت ذم و قدح و با^ن
 گشودند و بعضی از اوراق حوادث اجنبیه
 در معرض مدح و تحقیر نامدند و حزبی مسموع^{ات}
 خویش را نکشتند و تعرض بدیم و مدح ننمودند
 و چون این روایات مختلفه در سایر اوراق
 مذکور

عزت و داوره کالات بر حصه بار
 او مقرر و مجمل و لایش متمم و در نخستین
 کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده
 در جمیع مواضع آن خطابهائی بان شخص عالم که
 از او مستفید و مستفید نموده نموده و تقدیر
 در تمجید مبادی خویش چینه و تمثالی قدر
 خان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارات
 يَا بَعِيْهَ اللّٰهَ قَدْ خَلَيْتَ بِكُلِّ لَوْحٍ وَرَضَيْتَ
 الشَّيْءَ فِي سَبِيلِكَ وَمَا مَنَيْتَ إِلَّا الْقَتْلَ فِي
 مَحَبَّتِكَ وَكَفَى بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ مَعْنَمًا قَدِيمًا
 و هم چنین تالیفات کثیره در شرح و تفسیر
 آیات قرآنی و خطب و مناظرات عربیه و

مستی علی قاجر پرورش یافته بعد از بلوغ^{در}
 ابو شهر اول بشارت خال و بعد مستقل^{تجارت}
 مشغول بوده و بحسب آنچه از او^{مستفاد} بود
 مستهور بدین تعبد و صلاح و تقوی و
 باین صفات منظور نظر فاس بوده و در سنه
 هزار و دویست و شصت در سن بلایت^{پنج}
 در شیراز در روش و حرکت و اطوار و حالات
 اثری نمودار شد که اشکار گردید شور و
 سرو و پروازی دیگر در زیر پر دارد آغاز گفتار
 نمود و مقام بابت اظهار و از کلمه بابت
 مراد و چنان بود که من واسطه فیوضات از
 شخص بزرگوار و هستم که هنوز در پس پرده
 عزت

امین بودند و با مصلاح خویش دکن را به و مرکز
 سوخ حقائق دین مبین شمرند از آنجمله ملا
 حسین بروجینی و میرزا احمد از غندی و ملا
 صادق مقدس و شیخ ابوتراب باشند و در
 و ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل اوردی
 و ملا مهدی کندی و شیخ سعید حسینی
 و ملا علی بسطامی و امثال اینها اقبال با و
 جستند و با طراف ایران منتشر شدند و
 خود باب عز و مطواف بیت الله نموده بعد از
 مراجعت چون خبر ورودش با او شهر رسید
 گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غوی
 در شهر شیراز آشکار گشت چهره و غیره

دستور و تحریر بابتظار طلوع آن شخص کرد
و این کتب را حاکمان الهامیه و کلام فطری^{مبدأ}
و عند التحقيق معلوم شد که دعوی و حق^{بسته}
نداشته و چون در میان مردم مشهور بعد
تعلیم و تعلم بوده در نظر افاضل این قضیه خلاف
العاده جلوه کرده بعضی از فاسد و کرم و بد
و جهل و رانکار شدید اظهار نمودند و جمیع^{صل}
مجتهدین و فقههای معتبرین که صاحب سند
و محراب و منصب بودند بر قلع و قمع عیبه و
بیان شدند مگر بعضی از طایفه طائفه
شیخیه که معنکف و کوشه نشین و حسب
المالک دائما در جستجوی شخص عظیم و فرید و
امین

و اکثر داس بحیثیافتادند خاکه فارس بصواب
 علما چند سوار فرستاده باب را احضار و
 محضر علما و فضلا تویخ و عتاب نمود و زبان
 باز خواست کشود و چون باب رد تویخ نمود
 و مقاومت عظیم داشتاده رئیس لطمه شد
 زدند و اهانت و تحقیر نمودند بضمیمه عتبات
 بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد در خیم
 مجلس قرار مشورت دادند و بضمیمه اهانت و کفالت
 حاجی سید علی بخانه روانه نمودند و منع از ملاقات
 خویش و بیگانه روزی او را در مسجد احضار
 و اصرار و اجبار برانکار نمودند بر سر منبر نوح
 نکل نمود که سبب سکوت و سکون حاضران

بتکفیر پرداختند و فتوای قتل و قتل میزدند
 و حسین خان^س اجدان باشی را که عالم فاضل^س
 بود بران داشتند که داعیان باب یعنی ملا^{دق}
 مقتدر و آقا زاهد و زید و بامیرزا محمد علی یار و^{شده}
 و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را محاسن سوزا^{سند}
 و محارمه نموده در کوچه و بازار گردانیدند و^ن
 علمای ایران محاربت سیامی نداشته^{شدند}
 که نشند و تعزین سبب خودت و خاموشی^{کرد}
 و بادی قمع و فراموشی و حال آنکه تعزین با^{سید}
 سبب ثبوت و رصوخ گردد و بادی توحه انظار^{سید}
 و نفوس و این قضیه مکرات و مرآت بحر به
 رسیدن لهذا این سیاست سبب شیوع شد
 و اکثر

و کاراهیت پیدا نمود بقیه یک خاقان مغفور
 محمد شاه شخصی را که از مشایخ علمای و سادات و
 مستوفی بیدیهی دارایی بود و محل ازلت و اتمام
 تعیین فرمود و اسب و خرجی داد که بشیر از رود
 و بنفسه محضر این کیفیت را نماید مستید مذکور
 چون بشیر از رسید بیاب سه مرتبه ملاقات
 نمود در مجلس اول و ثانی سوال و جواب گذشت
 در مجلس ثالث خواهرش تفسیر کوثر کرد و چون با
 من غیر تفکرو تا مثل تفسیری مفصل در آن محضر
 بر کوثر نوشت مستید مذکور شیفته و اشتیاق
 او شد و بی ملاحظه عاقبت و اندیشه نتایج
 این محبت بکسر بی وجود فرد پدر رسید معفر

و شوی و در سوخ تا بجان گردید و هیچ کس آن بود
 که مدعی و صاحب فیض از حضرت صاحب زمان
 علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد
 که مقصود من بابیت مدینه دیگر است و
 و صاحب موقوفات از شخصی دیگر که اوصاف
 و لغو تشو در کتب و محافل خویش منبر دارد
 چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت علما
 در فنون سیاست و تابع فتاوی گفتگوها
 شد و تعرض بناب و لوله در ایران انداخته و
 سبب از یاد اشتغال محبتان و اقبال متوفیان
 گردید چه که از این وقوفات جبهوی ناسزا
 شد و در اطراف ایران بعضی از عباد با و کرد
 و کار

بشیر از فرستادن شخص از تفصیل و قوای
 چنانچه باید و شاید اطلاع یافته با بعضی ^{تالیف}
 مراجعت نمود و چون کیفیت وقوای را بمجموعه
 استماع نمود و بر نوشتجات اطلاع یافت با وجود
 آنکه عالی مخبر و منتهی شهر بود از تضاد و
 مشیدات و در مجلس درس کتب اربعه
 و گفت موسم بهار و باده رسید و این ^و عبا
 مرزبان را مذ طلب العلم بعد الوصول ^{ال}
 المعلوم مذموم و جمیع مریدان خویش را بالآ
 منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوب ^{قر} شمرید
 و اعتراف خویش بباب نوشت ^{باب} رحمت
 او را بوجوب نماز حجه دلالت کرد با وجود ^{آنکه}

شهر گشوفتافت و از دالالت کرد و با وجود
 آنکه دانا و زیرک بود و مراعات مقتضیات^{را}
 می نمود تقصیلات خویش را بی خوف و اندیشه
 بمیرزا طغعلی پاشا خدمت نوشت که او خدمت
 خاقان مغفور عرض کند و خود با طرف ابرار
 سیاحت نمود و در هر شهر و منزل بر روی
 منابر ناس را بقتی دعوت نمود که ساز و عکاس
 اعلام حکم بجنون نمودند و محرر معلوم شدند
 و چون خبر فتاوی علمای و فرمای و ولوله فقها
 بزبان رسید ملا محمد علی دهبانی مجتهد که
 شخص شایسته بود و صاحب قول نافذی
 یکی از معتمدین خویش را بجهت فخر این قضیه
 بشیراز

فرمودند که کاراهیت پیدا نموده و چاره از دست
 رفته مجلس و ضرب و تعذیب و تفضیع عشره
 حاصل نه خاکم فارس حسینان داده است نمودند
 که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه و
 فطور را سد محکم ^{طلبی} علاج فوری و چاره قطعی قتل
 باب است و باب جمیع زیادی جمع نموده و در خیا
 خروج حسینان عبدالحمید خان دار و صند را
 امر نمود که در نصف شب در خانه حال باب از
 اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست
 بسته حاضرین از مد عبدالحمید خان باجنود
 در خانه جز باب و خال و مستید کاظم زنجانی که
 نجات و چون از قصابان را ششعلت و نا

علای رضای اذل و خان بوعط و نصیحت
 میخواستند چاره نتوانستند غایت رفتن
 پهلوان محمود کشته و محمود خان مغفور ^{شاه}
 شکایت نمودند و خواست احضار ملا محمد
 پهلوان نمودند امر پادشاهی باحضار صادر
 و چون پهلوان رسید او را در محضرها حاضر
 ساختند بعد از تمام ادوات و مباحثات بسیار
 چنین روایت کنند که در آن مجلس چیزی بر
 وارد نیامد لهذا خان مرحوم ملک عصا
 و پناه تومان باو خرج داده اذن مراجعت فرمود
 باری شیوع این خبر در اکاف و اطراف ایران
 و ورود بعضی مقلدان بغنا رس علی املا خطه
 فرمود

و در یک محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب
 عیناً بدون تحریف بواسطت کاتب مخصوص
 خویش ثبت شود تا بطهران ارسال شود و آن
 امر و اراده پادشاهی و این قرار گیرد مجری شود
 علما این قضیه را و هر مشرعت شمرده ^{فتد} نپذیرد
 و محضری ترتیب نموده بنکاشند که اگر در امر
 امشباهی باشد احتیاج با اجتماع و سؤال و جواب ^{است}
 ولی چون مخالفت این مختصر بشرع انوار شهر
 از افتاب است پس اجزاء حکم شرع عین ^{است} حوائج
 معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع
 بیارند تا حقیقت واقع جلوه نماید و قلوب
 بیاسانید علمای اعلام و فضلاء و کرام

و اشتداد حرارت هوا حسنه از اجب و فرار نمود
 بآب و بشرط خروج از شهر رها کرد در صبح آن شب
 باب ناستیدگانم از بخان از شیر از قصد اصمعیان
 نمودند و پیش از ورود با صغیان مکتوبی بمقتد
 الدوله حاکم ولایت مرقوم نمود و با طلاع حاکم
 در محلی مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه
 معین نمود چهار روز در آنجا اقامت و روزی
 بحسب خواستش امام در مجلسی تا مآمل تفسیر
 والعصر مرقوم نمود چون این خبر بمقتد رسید
 دیدن از او نمود و سؤال از نبوت خاصه و
 در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم
 شد معتمد مرقوم کرد که جمیع علما جمع شوند
 در

خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون
 بمورد چه خوار رسیدند بمپنهان امر رجوع بامپنهان
 فرمود و در خلوت سر پوشیده خویش مأمور
 مآوی داد و جز خواص تابعان و معتقدان
 معتقد نفسی از باب مطلع نبود مدت چهار
 ماه بر این منوال گذشت و معتد بر جنت یزدان
 پیوست کرکین خان برادرزاده معتد بوجود
 باب و خلوت مطلع و کیفیت را بوزیر اعظم
 غار منگشت حاجی میرزا اقامی وزیر ششم
 امری صادر نمود و دستور العمل داد
 که باب را خفیا بالناس تبدیل در تحت محاطت
 سواران نصیری بدارالخلافه روانه نمایند

حنارت مشرع مبین را بنخواستند و مباحثه
 و مجادله با جوان تاجری ننسیدند و مذکر علاوه
 مقامه اقا محمد مهدی و فاضل المراقبین^{را}
 حسن نوری مجلس بیوال بعضی سائلان ذفر
 اصول و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منع
 شد و چون نتیجه از این مجلس بهجت حاکم^{صلی}
 نشد حکم شد بد و فتوای قوق علما و اعلام
 بهر منکست بلکه فرج عظیم را تسکین صریح
 خواست و هجوم عام را منع شد بد لهذا
 صدور فرمان با رسال نام بطهران مشوع
 داد تا حکم فاصله حصول یابد و با مجتهد باطل
 معارضه متواند لهذا او را با جمعی سواران
 خلص

خون این سید را بدر یک کمال از آتش
 مادر دانند و موکب پادشاهی در سفر و ^{نقل} ^{نقل}
 و مانع در نظرنه شیهه نیست که حضور بآ
 باعث فتنه عظمی و فساد اکبر خواهد شد
 لهذا علی الحیاله رای صواب چنانست که در ^{مد}
 غیبت موکب سلطانی از مقر سریره ^{در}
 این شخص را در قلعه ناکو مقرر داد و حصول
 منول را معلق بحین رجوع نمود مطابق این
 رای مخاطب بالباب دستخط اعلی حضرت پادشاهی
 صادر شد و از قرار روایت صورت دستخط
 مختصرش اینست بعد از القاب چون موکب
 همانون در جناح حرکت از طهران است ملاقات

و چون بکار کرد رسید امری جدید از وزیر ^{کبیر}
 دارد و قرینه کلین و امیر و منزل قرار فرمودند
 در مدت بیست و دو روز را بجا آورد بعد از آن
 به پیشگاه حضور شاهیاری تقدیم و صحبت
 ظهور حقیقت حال خویش خواست مثل نمود
 و اسباب حصول فوائد عظیمه شد و وزیر ^{کبیر}
 پذیرفت و به پیشگاه حضور عرض نمود که
 موکب نمایون در شرف حرکت است و استغنا
 باین گونه امور حال مورث فتور مملکت و ^{سهمه}
 نفیست که مشاییر علمای ذوالخلافه نیز ^{نیز}
 علمای اصفهان سلوک نمایند و سبب ^{میان}
 عموم گردد و بموجب مذهب ائمه معصومین
 خون

بود ولی سائرین منکر این روایاتند باری
 از بین راه مکتوبی بوزیر اعظم مرقوم داشت
 که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما و حصول
 حکم فاضل حضار نمودید حال چه شد که این
 مقصد عزیز مبدل بجاگو و تبریز کردید
 مر چند چهل روز در شهر تبریز توقف نمود
 علای اعلام تقرب بفرمودند و ملاقات جائز
 ندانستند بعد حرکت بقلعۀ ماکو دادند
 نه ماه در قلعۀ مینبع که در ذروه ان جبل مینبع
 واقع ما وی دادند و علی خان ماکوئی از مرط
 محبت بخاندان نبوت بعد و مقصد در عتبات
 میفرود و بعضی را ازین معاشرت میداد

بطور شایسته ممکنه شما بجا گرفته شد
 در اینجا توقف و استراحت ننمایید و بدینگونه
 دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم
 که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون
 سفر برگردیم شما را معذور خواهیم خواست
 بعد او را یا چند سوار از حمله محمد بیک چری
 بتبریز و ماکور روانه نمودند دیگر تابان با
 روایات پیغامهایی کنند که بواسطه محمد
 واقع از حمله یقمد متغای پای خان مرو
 لکن بشرط حضور و وضع تسلط جمهور و منع
 وزیر کبی تبلیغ این عرائض بحضور پادشاه
 چه که خود مدعی پیری و حاضر مرشد
 بود.

غامه نام در فغان و زلزله و مجبین در شمع
 و ملهله و خود ناب اهیتی باین شور و شو
 نداده در نهایت حذب و وله در آشنای اوق
 و قلعه ماکو و چهری شام و محو بلکه دور
 و شب خود را بنکر و فکر و اوصاف و لغوت
 ان شخص غائب حاضر و منظور نام خویش
 نموده بود چنانچه ذکر می نماید که مغفوش این
 اگر چه ریای بلا از هر جهت در تلاطم و سها
 قصائد و متابع و ظلمات الام و محن مستولی
 جان و تن است لکن قلم بنیاد روی تو روشن
 و جانم ببوی خوی تو گلشن است خلاصه بعد
 از سه ماه اقامت در قلعه چهری احله علما

و چون فضیلتی مجتهدین از در بیان ملاحظه
 نمودند که در جمیع اطراف تبریزی از کثرت حضور
 دستخیز بر خواسته از حکومت طلب تعزیر
 تابعان و تبعید باب بقلعه چمرتی بودند
 لهذا او را بان قلعه فرستاده دست یحیی خان ^{پیردند}
 سلطان الله با وجود این فتاوی علمای عظام
 و فقههای ذوی الاحترام و اذیت و زحمت
 از ضرب و نگی و حبس از جانب حکام این ^{نغمه} ممالک
 دوز بروز در تزیاید بودند و بحث و جدال
 بعضی بود که در جمیع اطراف ایران در محافل و
 مجالس بر این گفتگو ممتنع نبود و دستخیز عظام
 بر خواسته علمای دین مبین در ولوله و
 غلامه

احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
 و بعضو مجتهدین دیگر حاضر بودند سوال از آنجا
 باب نمودند دعوائی مهدویت اظهار کرد که
 هیجان عظیمی برپا شد اجله علما بقوه مجریه
 از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریع چنان
 بود که شخص جوان مهمل است کوه البرز مقارن
 عنیفود برهان طلسمید ندید و تا مثل فلان
 عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکته
 نحوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود و ایتیان بمثل
 منافی قواعد سخاوان بیان کرد مجلس متفرق
 شد باب مهمل خویش رجوع نمود در آن وقت
 حکمران ادبایجان ولیعهد گردون مهد بود

تبریز و فضلاى اذربایجان بطهران نوشتند
 و بجهت تقدید و تحویف ناس استاذانو
 سیاست شدند در حق باب نمودند و وزیر
 کبیر حاجی میرزا آقا سقچون جوش و خروش علما
 اعلام را در جمیع نواحی ایران مشاهده نمودند
 همدستان شده از هر قریه بتبریز امر احضار
 داد در آستانه ورود با و در میانه حاکم ملک قاضی
 احترام فائقی مجری و هجوم غریبی از اعلای واد
 هویدا شد و نهایت احترام حرکت نمودند
 و چون باب بتبریز وارد بعد از چند روز
 در مجلس حکومت حاضر نمودند از علما و اعیان
 نظام العلماء و ملا محمد مامان قانی و میرزا
 احمد

نوشتند که این شخص و پیروان ضلالت مجتهد
 و معتزات دین و دولت و چون حکام در این
 استقلالیت کتبه داشتند در بعضی ولایات
 پیروی فتویٰ نموده در استیصال و انحلال
 نمایان همداستان شدند و لکن خاقان مغول
 محمد شاه در این قضیه بتانی رفتار صفرمود
 که این جوان اسلانه پاکست و از خاندان محاط
 لولای تا از او امور مغایری که منافی راحت
 امپایش عمومی است صادر نکردد حکومت تعرض
 ننماید و اخیر مراجعت از اطراف علمای علا
 نمودند جوانی نفرمودند و یا آنکه امر بتانی نموده
 ناری در میان افاضل علمای واجله فضلا

در حق باب حکمی نفع و ضرر ندارد و تعرض نمیخواسته
 علما مصلحت چنین دانستند که لا اقل تعرض نشود
 تا باید قرار بر ضرب شد جماعت فراسهها قبول
 نموده اند که اسباب اجراء این سیاست شوند
 میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که از اجله سادات
 بود بخانه خود برده و بدست خویش چوبکاری نمود
 بعد از این واقعه باب را اعاده بپهرت می نمود
 و حبس شدید کردند و چون اخبار ضرب و تعرض
 و سخن و تشدید با طرف ایران رسید علما
 مجتهدین و فقهاء معتبرین که صاحب اقتدار
 و نفوذ بودند بر قلع و قمع این طائفه کمر بست
 بستند و کمال اهتمام را گذاشتند و اعلام حکم
 نوشتند

میراد گشت و مقصود صریحه امام را اضعاف
 احلام شمرد و یا تا باید بموجب اصول و فروع مذکور
 و مقصود و مقصود شرع انور و تکفیر بلکه تذکر
 این شخص را اعظم فرضیه دانست اگر چه این
 از این اخبار و عقاید صحیح صریحه مسلم است
 از آنرا ما من مذمبا امام معصوم بقیه عالم
 ما نه اهل سینه هستیم و نه فرقه عامه که منتظر
 ولی موعود شویم و معتقد مهدی مولود
 و یا فتوح باب ولایت و اجازت داریم و قائم آل
 محمد را دو علامت حائز شرط اول سالار طاعت
 و ثانی و تید بابایت با هر این عقاید و از آن
 طائفه ناجیه اثنا عشریه را چکنیم و در حق

از من و زیات دین و روایات صحیحہ مأثورہ
 ائمہ ظاہرین ملکہ اصل ما من اعظم مذہب
 حضرت جعفر عقیوبت امام معصوم ثانی
 علیہما السلام است جا ملقا چہ شد و جالبنا
 کجا رفت عنایت صفری چہ بود عنایت کبری
 چہ شد احوال حسین بن روح حبیب و روای
 ابن مہر نزار چہ پرواز نقباء و بخیار احب کنیم و
 فتوح شرق و غرب را چہ عنایتیم خرد جان کجاست
 و تلمہ و رسغیان کی علامتیکہ در احادیث
 عزمت ظاہر است کو و مستغرق علیہ ملت باہر
 کجا کارازد و مشق بیرون نیست یا بایدا حد
 ائمہ اطہار و انکار نمود و از مذہب جعفری
 میرد

برد و آیات دانستند و آن را اصل و این را
 فرع شمرند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیست
 احتیاج ننماید و اعتماد نشاید چه که اصل شود
 فرع مسموع صلوحیت معارضه ندارد و محال
 نتواند بلکه در این مواضع تاویل را حقیقت^{بل}
 دانستند و جوهر تفسیر شمرند مثلا سلطنت
 ■ ثم را بسلطنت معنویة و فوقه خاترا بغیو خات
 مدائن قلوب تاویل نمودند و مظلومیت و
 مغلوبیت سید الشهدا روح الوجود له الظل
 استدلال کردند چه که مظلم حقیقی این مبارکه
 و آن جبرناظم الغالبون بود تا وجود این در کمال
 مظلومیت جام شهادت نوشیدند و در کمال

علمای متبحرین و مجتهدین سابقین چه گوئیم ایا
 کل برضالالت بودند و در وادی غایت سائل
 گشتند این چه دعوائی واضح البطلانست و الله
 هذه قاصمة الظهر ای مردم این آتش را خاموش
 و این اقوال را فراموش کنید و او بلا و امزها
 و اشرفینا در جماع و مناجد و منابر و محافل
 فریاد نمودند و رؤسای بایهادر مقابل
 رسائلی تالیف نمودند و بحسب فکر خویش اجوبه
 ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب
 تطویل خواهد شد و مقصود بیان تاریخ است
 نه دلائل تصدیق و تکذیب بعضی از اجوبه
 مختصرش اینست که بعضا زرافات و تحت زرافات
 بدوایات

گذشتیم بر سر اصل مطلب رویم در خلا
 این احوال در میان بابیه با بعضی اشخاص پیدا
 در انظار آن طائفه طلوع و ظهور و غروب داشتند
 از جمله میرزا محمد علی نازندران که تلمیذ ^{مستند}
 بزرگوار اعلی الله مقامه حاجی سید کاظم ^{شیرازی}
 و دو سفر حج انیس و حلین نایب بود بعد از
 چندی از او اطوار و احوالی صدور یافت که
 کل تمکین نموده اطاعتش را حصن حصین ^{شیرازی}
 حق ملا حسین بشرونی که مقتدا و جمیع و
 مرجع شریف و وضع این طائفه بود در حضور ^{بشرونی}
 بنضوع عظیم و خشوع عبده لیل رفتاد ^{میرزا}
 و این شخص با استقامت تمامه بر اعلای کلام ^{آل}

مغالوبت کبری غالب بر اعدا و اعظم جنود ملا
 اعلی بودند و همچنین تالیفات کثیره بابدا
 با وجود عدم تعلم تأییدات روح القدس
 انکاشتند و بعضی روایات متباینه برآ
 رجال از کتب استخراج نمودند و احادیث عجیب
 ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند
 و باخبارات بعضی مشاهیر سلف ^{جستند} متفق
 و اقبال علمای زاهد کوشه نشین و فضلا
 دین مبین داد دلیل قوی فرض نمودند و استقامت
 و شبات باب و آیت اعظم پنداشتند و
 خارق عادات نقل نمودند و امثال ذلک که
 جمیع خارج از صدد ما است لهذا باختصار
 گذشتیم

خالیاقت اقتباس مسائل الهی از صباح کاظمی
 کرده در سیل باب فدای جان دایکان نمود و
 با علما و فضلا بحث و مجادله مینمود و در اثبات
 مطلب خویش زبان میکشود چنان شمرت نمود
 بود که اکثر نام از عالم و عارف طالب استماع کفتند
 و مانند اطلاع قوه نظر و استدلال او گشتند
 سر پرشوری داشت و فکر و لوله و اشوبی
 در بسیاری محلات بر اصحاب جدال فائق
 گشت و بیان دقایق مسائل نمود و چون در خان
 کلا فترت پهران محبوب بود و جشن و سرور
 برپا شد زنان بزرگان شهر که بدعوت حاضر
 بودند از حسن تقریر او چنان سرگشته شدند

قیام کرد و باب در توصیف و تحمید او داد
 داد و طلوع او را تأییدات غیبیه شد
 تقریر و تحریر بحرین بود و در ثبات و استقامت
 فائق جمیع و غایت امر در سنه شصت و پنج
 بحکم رئیس الفقهاء سعید العلماء مجتهدان و فاضل
 در منتهای جوش و خروش سر بیداد و جان بساخت
 و از جمله ملقب بقرة العین صیبه حاجی ملا
 صالح فاضل قزوین و عالم تحریر است بر
 حسب منقول در فزون شوق ماضی بود و در
 نطق و بیان محیر عقول و افکار خول اساتید
 در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود و در
 مطالب شیخ جلیل الحنفی ایت عظیم در اعتبار
 عالیات

و پربان که خاقان مغفور محمد شاه مرحوم
 و سرپرست بوجد شهر یار تازه زمین با
 میرزا تقی خان امیر نظام و وزیر اعظم و امام
 معظم شد زمام امور جمیع و در ارتقا و تقدیر
 و استقلال گرفت و معذرت داد و رسید
 خود سری و استبداد بناخت این وزیر
 شخصی بود بی تجربه و از ملاحظه عواقب امور
 ازاده مغال و بیباک و در خونریزی جاهل
 و جاهل حکمت حکومت و شدت سیاست
 دانست و مدار ترقی سلطنت و اندرید
 تضییق و تهدید و تحویف جمیع مردم میسر
 و چون اعلا حضرت شهر یاری در سر عنفوان

که جشن و سرود را فراموش نموده پیرامن او
 انجنز شدند و باستماع کلمات از استماع
 لغات ملتبی و عبادت عذاب از تماماء
 لطائف و مباحث که از لوازم سورهامی مستغنی
 گشتند ناری در تقریر یافت و روان بود و در
 احتیاج فتنه جهان خوف و هراس را در قلب
 اثری نمود و نصائح مشفقانه را فایده و ثمری
 اگر چه از ربابت محال بود لکن سبقت را از فحش
 و خیال در بوده پای استقامت بفرستاد و طمأنینه
 بقوای علمای عظام خان میرد و اگر باین
 تفصیلات بپردازیم کار باطنی با تمام
 ناری ایران در این بحران و طمأنینه اعلام حیران
 و پیریشان

کنند که شخصی بآبی در کاشان اموالش بنار آج
 رفت و خائنانش پراکنده و پریشان و عریان
 نمودند و تا زیاده زدند و عااسنس بیالودند
 و بر دراز کوشی و از کونه سوار و در کوچه و بازار
 بمبتهای ازاد باطل و شیپور و طار و طنبور
 میکردا میدند شخص کبری در کداری در کوشه
 و باطلی افتاده و امدا از جهان و جهانیان خبر
 نیافته چون هایبوی مردمان بلند شد
 بکوچه شتافت و چون از جرم و مجرم و سبب
 شهر و تعذیب و روجه تفصیل مطلع گشت
 بجهت خواند و درهما نزد زر زعفران با بیان
 داخل گشت و گفت همین اذیت و شهر برها

متباب بودند وزیر باوها مات غریبه افشا
 و در امور طبل استقلالیت موقوفت بدون
 استیذان از حضور هما یون بعزم جزم خویش
 بی مشورت و ندای دور اندیش امرستعرض بابیان
 کرد و همچو گمان می نمود بقوت قاهره انیکو نه در
 قلع و قمع توان نمود و شدت متهم خواهد شد
 و حال آنکه امور و حدانیه را تقرض عین رزق
 و تأمید است و آنچه بجا موشی کوشش حله بر
 علی الخصوص در امور دین و مذهب بمجروحین
 خون سرایت و نفوذ پیدا کند و در قلوب تأثیر
 شد می نماید این امور بتجربه رسیده است
 و اعظم تجربه همین قضیه است چنانچه روایت
 کنند

و سلوک و رفتارشان بر حسب قدیم مطابق
 طریق وصول بیاب نیز مسدود و انقضای
 از هر جهت معلوم و مشهور و بدین توای شهر
 علما حکومت ملکه عامه فاس در جمیع اطراف
 بقوه قاهره بنای تالان و تاراج گذاشتند
 و سیاست و تکیه نمودند و قتل و غارت
 کردند که این افسوس و این نفوس را بر سر
 نمایند در شهرهایی که معدود قلیل بود
 جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند و در
 شهرهایی که جمیع دانستند چون سؤال از
 تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود بحسب
 عقائد سابق مدافع برخواستند از جمله

حقیقت و عین دلیل است اگر چنین نبود ممکن
 هزار سال میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد
 باری وزیر با استقلال تمام بدون استناد
 و استیذان امر بتأدیب و تعذیب بآبیان
 با طرف فرستاد حکام و والیان بجهان مدخل
 جستند و مأموران و وسیله منافع و علماء
 معروف بر آس منابر تشویق هجوم عامه منجورند
 قوه تشریع و تنفیذ دست در اعوشم داد
 اینطائفه را قلع و قمع خواستند و این طائفه
 اذامناس و امرار و تعالیم باب هنوز چنانچه
 نابد و مشامیر اطلاع نیافته و تکالیف خود را
 ندانسته تصور و افکارشان بقرار سابق
 در ملل

متفرقا در کین نشاند و با بهادر در راه و بی راه
 در آن جنگل متفرق و پیریشان نمود و بنای شکا
 یک یک گذاشت چون صدای تفتان از صحر
 بلند شد و از نمان اشکاد گشت و چند
 نفس مفقود و نفوس دیگر بخت مکلوله مقتول
 شدند ملا حسین بیعت جمع آن پیریشان
 امر با آن نمود و میرزا الطغی مستوفی خیر کشید
 و حکمران خسر و درید سپاه خسر و بعضی کشته
 و برخی در میدان صاف سر کشته گشتند ملا
 حسین آن جمع را بقلعه نزد یک مقبره شیخ
 طبری منزل داد و چون مطلع بر نوا ایامی
 شد در حرکت رهاوت و نفوذ نموده بعد

در مازندان ملا حسین بشرونی قاضی
 محکم رئیس الفقهاء سعید العلماء، غایب شهر
 بار فروش هجوم هجوم نمودند و شش هفت نفر را
 کشتند و باقی را نیز در کار امداد بودند که
 ملا حسین امر اذان کرد و دست بشمشیر را
 جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین
 مذمت و رعایت پیش آمده قرار بر حرکت
 و خسر قادی کلانی را بجهت محافظت امور
 و پیاده همراه نمودند که بحسب شرط محفوظ
 مصون از خاک مازندان بیرون روند چون
 خارج شهر شدند و از مغایر و طریق و غیره
 خسر و سوار پیاده خویش را در جنگل مازندان
 متفرق

خان مذکور بلیا س تبدیل در شبها خارج ارد
 در میان درختان جنگل مخفی و پنهان میشد
 و روز در اردو حاضر حربا خیر در شب واقع و
 اردو پریشان گشت با بیباخیه و حرکات آتش زدن
 شب چون روز روشن گشت پای محمد ملا حسین
 دو کتد افتاد او سواره دیگران پیاده بودند
 عتبا سفل خان از دور بالای درخت اورا بنشاند
 مدیست خویش چند کلوله انداخت و دویستیم
 او را از پادرا انداخت تا بجان او را بقلعه برد
 و در همانجا او را دفن نمودند تا وجود این واقعه
 بقوه قاهره چاره نشدند غایت شاهزاده
 عهد و میثاق بست و بائمه امهاتار قسم خورد

میرزا احمد علی نازندانی با جمعی نیز منضم بان
 حزب شده رسید و سیزده نفر و هجده
 قلعه شدند لکن کل جنگی نبودند بلکه صد و
 نفر همیشای حزب گردیدند و اکثرشان از علما
 و طلاب که مدت الحیات همدم مخالفان و کائنات
 بودند با وجود آنکه معشاد حزب و ضرب تیر
 و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معسکر
 وارد و شد و با توپ و تفنگ و قیاده جنگ
 و محاصر شدند در هر چهار مرتبه شکست
 آرد و بکلی پراکنده و پریشان شدند در شکست
 چهارمی عباسقلی خان لاریجان سردار جنگ
 بود و توپ و الاهی قلی میرزا امیر معسکر
 خان

کنند و جبارت و شجاعت ابراز و همچنین بفتو
 علای بخاری و فقههای مشاهیر در زنجان و
 نیز فی قوه جندیّه خوزیر هجوم بردند و محصور
 نمودند در زنجان ملا محمد علی مجتهد رئیس بود
 و در نیز رسید یحیی دارا از مرجع و زعم در بد
 استدعای غاطفت نمودند و چون سطوت
 قاهره دیدند بدرجه یاس رسیدند و چون
 شدت یاس عسا کر حضرت مائمه فرار را
 قطع نمود دست عفا و مت کشودند و هر چند
 در حرب بسیار شدند و بودند و در ثبات و
 استقامت حیرت بخش امرای لشکر کشند
 لکن قوه قاهره جندیّه مرفرادر بسته و بال

و عین را بتمهیر قران مجید تاکید نمود که تعریف
 بشما نیست بمجلات خویش مراجعت نمایند چون
 مدتی بود که مؤنه تمام شده حتی از جلوه و
 استخوان اسبان نیز چیزی باقی نمانده چند
 نما، قراح کزدان میفودند قبول کردند و چون
 باره و رسیدند در خارج اردودر محل همیشه
 طعام مهیا نمودند و مشغول خوردن و عاری
 از سلاح و جوشن بودند که سر باز از هر طرف
 نمودند و کل را بکشتند بعضی این شجاعت را
 از خوارق عادات میشمردند لکن چون جموع
 محلی حصر شوند و جمیع ابواب و راهها بسته
 و امید نجات مقطوع باشد آنها بوسان دفاع
 کند

حمزه میرزا الحوا این حکم را از دست خویش نوشتند
 و برادر امیر میرزا حسن خان گفت که این کار
 خیلی است و اسنان و هر کس مقتدر و توانا
 مرا چنان بکشد بود که حضرت اقامت مرا مامور
 صحرای افغان و او زبک خواهد نمود و یا بر زرا
 و هجوم مرده و بوم و روس و روم دلاست خواهد کرد
 اعتد او را امیرزا حسن خان بتفصیل با امیر
 نوشت و سید بابا قبل از خروج از پھر حق بیعت
 تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات
 خویش را احتیاطاً تمام و قلمزدان در جعبه مخصوص نهاد
 و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و بوسه
 ملا با ترک از ما بقایا خطاب خویش بود و نزد

و پیرسانا شکسته بعد از حر و بات منتهی
 انها نیز عاقبت بعهده و میثاق و ایمان و پیمان
 و تمهید قرآن و تدبیر عجیب سرداران تسلیم
 و کل از دم شمشیر گذشتند و اگر بتفصیل عدا
 نیز و زنجان بپردازیم و وقایع را از مذلت تا
 نهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسیم
 کرد و چون تاریخ دافانده بنجد محل گذشتیم
 و خلال و قوعات زنجان امیر کبیر علاج قلع
 اخیر تصور نمود بدون فرمان پادشاهی مشورت
 و ندای دربار و رعیت پناهی بصرفت طبع و
 صراحت رای و استقلال تمام فرمان بقتل
 داد مختصر اینست که خاکم از دریا بجان شاهرا
 مره

مجلس رساند باری بر سر اصل حکایت دوید
 امیر کبیر فرغان خان برای برادر خویش میرزا
 حسن خان صادر فرمود و مضمون فرمان از علما
 اعلام تبریز که رکن دین مذهب جعفر علی کتلا
 و حسن حصین طریقه اثنا عشریه اند فتوای
 صبیح صریح گرفته فوج ارامنه ارومیه را خان
 ساخته در ملا فاس با بر او بیسته امر بملک
 فوج نما میرزا حسن خان فرزندش با مشی خویش را
 احضار نمود و دستور العمل داد بآب و اعطای
 و مثال که علامت سیادت بود برداشته و با
 چهار تن از نامیان عبیدان سر با رخا نه تبریز
 آورده در حجره محبوس نمودند و چهل سر با زن

ملا عبدالکریم قزوینی فریاد ملا باقر انما
 در قم در محضر جوی تسلیم ملا عبدالکریم نمود
 حاضرین در حجب و اباز نمود و گفت ما مو
 با این هستیم که این امانت را بپناه الله برسانم و
 پیش از این از من سوال نمائید که نتوانم گفت
 از کثرت الحاح حاضرین لوح ابی بزرگی به من
 اورد که در نهایت لطافت و بخط خفوش
 منکته بغایت ظرافت و اتقان نوشته و نسخ
 در هر بهیت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که
 گمان میشد یک قطعه مرکب و یکا غذاست و
 آن لوح را خواندند و سجد و قنوت و استغفار
 از کلامها نموده بود و ملا عبدالکریم از آن
 غلام

و از پی صف ثانی آتش داد و از پس صف ثالث
 شیراران نمود دغان عظیمی از آتش شلیک^{صل} خا
 شد چون دود متلاشی گشت آن جوان را
 ایستاده و باب را در همان محره که در پایه اش
 او میخته بودند در نزد کاتبش آقا سید حسین
 نشسته دیدند هیچیک ادنی آسیبی نرسیده
 بود سام خان میخی گفت ما را مغاف^م دبان^م
 نوبت خدمت نفوج دیگر رسید و فرارش^ش با
 دست کشیدن آقا خان بیک^ن خسته سرف^ن فوج
 خاصه پیش آمد و با براب^ر آن جوان دوباره بهما^م
 میخ بستند و باب بعضی صحبتها میداشت^م
 فارسی دان فهمیدند و سائرین صدق^ن

از ارامنه تبریز مستحفظ قرار دادند روزی
 قراش باشی باب را با یک جوان که مسمی با قاشق
 و از نجای تبریز بود بغتای عالم مجتهد ملا
 محمد مامانانی و مجتهد ثانی میرزا باقر مجتهد
 ثالث ملا مرتضی قلی و غیره تسلیم سام خان
 سرتیپ فوج ارامنه ارومیه نمود در وسط
 پایده همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفته
 و در میان او میخند بیک در میان باب را
 و در میان دیگران محمد علی را معلق نموده محکم
 ساختند بقیه همیکه سران جوان و مسینه باب
 و اطراف نامها از کثرت جمعیت موج میزد ملکوت
 سبزه رسته صفت بستند صف اول شلیک نمود
 و از بی

بعضی کان نمودند که جانوران خوردند حتی ^س و
 منابر علما اعلان کردند که بحکم ظاهر امام معصوم
 همیشه خالص از قرض سباع و حشرات ^{رح} و
 محفوظ است و حیدر این شخص زاد در مکان در ^{قد}
 لکن بعد از تحقیق و تدقیق تمام محقق یافت که چون
 باب جمیع نوشجات و ما بهیچاج خوشتر و معتبر
 ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود که غنچه
 این وقایع و وقوع خواهد یافت لهذا روز ثانی
 این وقوعات سلیمان خان پسر پو خان که از
 فداشیان باب و خوانین اذربایجان بود حاضر و
 میکرد رخافه کلاش بریزد و آورد و چون کلاش
 دوست قدیم و یار و ندیم او بود و گذشته از ^{بن}

ناری مرتب پی فوج خویش را حاضر ساخت ^{میں}
 از ظهر بیت و هشتم شعبان ^{سینه} هزار و دویست
 شصت و شش گمرته امر بشلیک نمود و این
 شلیک کلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه
 مستیک گشته و اعضا کل تشریح شده مگر ^{موت}
 که اندک از زده شده بود بعد از دو حیم را
 از میدان محاربه شهر بکجا رختق نقل نمود
 و آن شب در گار خندق ماند و نانی ^{نیل}
 روس با نقاش حاضر شد و نقاش از دو جسد
 توصیفی که در گار خندق افتاده بود برداشت
 شب نانی بنیه شب بایان آن دو جسد را
 در بردند و روز ثالث مردم چون ^{قد} عبد را دیدند

در کارخانه شخص میلانی بانی محفوظ نموده در
 دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده اما
 گذشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران
 رسید از اذربایجان حرکت داده بکلی این قضیه
 مستور ماند تا وی در این سنه مشقت و سر
 و هفت در جمیع ایران آتش بخانان بایان افتاد
 هر نفی در مرده کدف بود و ادنی احتمالی میرفت
 از زیر شمشیر گذشت بدین از چهار هزار نفر
 کشته و جمیع غنای افعال و نسایب بکسر و
 پرستار پریشان و سرکشته با مال بشد و تلف
 گشتند و جمیع این وقوعات مجرد با استقلال
 رأی و امر میرزا تقی خان مجری شد و همچو کان

مشغوع عارف مشرب و بآیه طائفة کرم و عملا
 نداشت سلیمان خان این سر را پیش او حاضر نمود
 که مشرب با چند نفر با انواع و سائند و تدبیر در
 استغلا صرحد میکوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد
 مر حیه بابا داد هجوم مینمایم تا بمقصود میرسیم
 و یا خان را یکان در این راه میافشایم کلا
 گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست حاج
 الله یاد فرامی و از خواهر خویش فرستاد بدون
 تعب و مشقت بخر و سیله و اسبانی بود حسب
 آورده حاجی سلیمان خان تسلیم کرد و چون
 صبح شد قزاقها بجهت عذر خویش گفتند که
 درندگان خوردند ان شب ان حید را در
 کارخانه

عادی شمرده میشود بعد در انظار اهتمیت ^{مشک}
 حاصل نمود از افاق جهان بسیار و غم ایران
 نمودند و بجان جوانا گشتند و اینگونه امور
 و حدانیته در جهان تکرر میشد و خرق ^{مست} سیلتا
 و زجر علت اتمام منع باعث تشو و است
 شد میدادی غریب ریشه در حقیقت قزو
 پنهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخ ^{قطع}
 شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملاخطه
 میشود که در محالک دیگر چون اینگونه امور
 شود از عدم اعتنا و قلت اتمام خود بخود
 خاموش گردد چه که تا بحال در محالک اروپا
 از اموریکه تعلق بوحدان دارد بسیار پدید ^{آید}

میگوید که با جزاء سیامت قاهر این منافق محمل
و ناپدید شوند بضمیمه اثر و خبر منقطع خوا
گشت مدت جزئی نگذشت عکس تصور نمود
نمود و فکر تحقق یافت معلله بلند تر شد
و سرایت سریعتر خطب عظیم شد و اوازه
لبا و قایل رسید اول محضر و ایران بود
لبا و جهان گرد و لرزل و اضطراب تأثیر ثبوت
و رسوخ نمود و شدائد و عذاب علت قبول
و محذاب شد و لغز و قوعات سبب اثر گشت
و تأثیر بادی قحط و قحط بادی قحط کردید
از سوء تدبیر و زیر این بنیان حصین و زین
گشت و این اسام مرتین و حصین پیش آمد
عادی

قضیه قطعاً بدون اطلاع دربار پادشاه
 صدور یافته و وزیر کبیر خود سرانجام استقلال^{لست}
 نامه امر نموده بلکه بحسب عادت و رسوم^ن حکام
 نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
 اطلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع و^ن
 بلکه بخیر دیوانگی از قریب درخواست میکردیم^{مد}
 و یکفر دیگرا با او همداستان شد و چون موکب
 شهر یاری در سمران مقترداشت بان سفت^{تجه}
 نموده العیاذ بالله جنارتی از او سرزد که^ن
 تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن لله الحمد
 المنه که آن دیوانه در طیانچه صاحب طعنه^{هم}
 گمان کرده که این از جمیع مرئیات ممتاز و^{ست}

شده لکن عدم تعرض و تخصیص از اهمیت انداخته
 در اندک مدتی محو و چرستان گردید بعد از این
 واقعه ^{خطای} عظیمی و جنارت و ذنب جسی از ^{شجر}
 نابی سرزد که صفحه تاریخ این واقعه را سیاه و
 جهان مدنیت بدنام نمود و خلاصه این واقعه
 اینست که در زمانیکه باب مقیم اذربایجان بود
 صادق نامی جوان ارادت تمام بباب یافته و شب
 و روز بخدمت مشغول و از فکر و هو مشغول
 بود چون واقعه باب در تبریز واقع شد این ^{دم}
 بزعم خویش با وهام خونخواهی افتاد و از این جهت
 که از تقاضای و قایع و استقلالیت امیر نظام
 و مطلق العنانی و استبداد او خبر یافت که این
 قصیده

بهاء الله در قریه انچه که مکنز فی طهران بود
 صیفیه در تاسبتان نموده بود چون این اخبار
 شیوع یافت و بنای سیامت شد هر کس توانا^{ست}
 در کوته پنهان شد یا اواره او طان از جمله
 میرزا یحیی برادر بهاء الله پنهان شد و فراری
 و سرگردان ملیاس درویشی گشت کول بدست
 از راه رست سرگشته گوه و دشت گم گردید لکن
 بهاء الله در کمال سکون و قرار از انچه سوا
 شده به نیا و دان که مقرر موبک شاه و محل
 اردوی شهر یاری بود و ارد محض و دود و دمنخت
 توقیف رامد و یک فوج او را محافظه نند^{ید}
 می نمودند و بعد از چند روز سوال و جواب

باری بخت قیامی برپا شد و تقسیمی این طائفه
 بد نام شد که هنوز احمق میگوشتند و میجوشتند
 که از شومی و بدنامی و رسوائی این قضیه نجات
 یابند میسر نمیشود از بدایت ظهور باب تا حالا
 حکایت کنند چون رشته کلام با این قضیه
 کشد شرمناک میشوند و سر از محالیت بردارند
 و از محتاسر میزار میجویند و او را هادم بنیاد
 شمرند و علت محبت انسان با او بعد از
 وقوع این خطب جیم جمیع این طائفه متهم شدند
 و در بدایت تحقیق و فحوص در میان نبود لکن بعد
 محض عدالت قرار بعرض و تدقیق و تحقیق کردند
 جمیع معروفین این طائفه با اتهام افتادند
 هجا

انتظام و ارتباطی باشند از همین کیفیت واقعه
 مثل افتاب روشن و واضح گردد که کار امثال
 نیست باری ثابت و مبرهن شد که متجاوز بود
 بجان و او هام خوشخواهی فای خوشی مصدق
 این امر عظیم و خطب جیم کشته دخی یکی ندانسته
 و چون حقیقت حال آشکار شد بر آیت بی‌پایان
 از این قسمت ثابت گشت بقسمیکه از برای
 احدی شبیه نمائند و حکم در بار پیاکی و از
 او از این قضیه صاف در و معلوم و واضح شد
 که آنچه در حق او مجری شده از سعایت بدخواهان
 و عجله و طلیس غایب الدوله واقع گشته لهذا
 دولت جاوید مدت خواست که بعضی منسوب

در وقت سالار و اغلاول از شمران بربانان لطمه
 حرکت دادند و اینگونه شدت و سیاست از
 فرط الحاج حاجی علی خان حاجب الدوله بود و
 هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلم حضرت پادشاه
 بنفس نفیس بتائی و بواسطه وزرای دیوار و
 این قضیه را از خبری و کلی تحقیق و تدقیق فرمود
 و از بجهاء الله در اینخصوص چون سوال شد در
 جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت خال دلالت
 میکند و شهادت میدهد که این کار آدمی فکر
 و عقل و دانش است چه که شخص عاقل در طیار
 صا چه ننهد و چنین احرظیری و تصدیق نماید
 اقلا نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را

انتظام

و تعلق بنجات الله و لكن خلاصه و نتیجه مصنفاً
نعوت و اوصاف حقیقت مشاخصه که منظور و
مقصود و محبوب و مطلوب او بوده و علم و موزون^{و بس} و
مقام تبشیر شمرده و حقیقت خود را و اسطر^{طو}
اعظم کالات ان دانسته و فی الحقیقه در شب و روز
دقیقه از ذکر و فو^رنداشت و جمیع تا بیان^{یا}
با انتظار طلوع او دلالت مینمود و تقسیم که در مقام^{لیفاً}
خویش بیان مینماید که من از ان کتاب اعظم^ح
و از ان بحر بی پایان ششمی هستم و چون وظایف^{هر}
کردم و حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من
مشهود شود و چنین این امر در مراتب وجود
و صعود و ترقی نموده بمقام احسن التقوی^{فان}

اموال و املاک را دارد و باین سبب دلجوئی عتقا
 لکن چون مفقود کل و موجود جزئی کسی در صد
 اخذ بر نیامد بلکه بقاء الله استندان هجرت
 عتبات عالیات نمود و بعد از چند ماه با
 پادشاهی و اجاره صدراعظم و همراهی غلام
 شاه می مسافرت عتبات نمود باری بر مرسل
 مطلب در لیز از باب نوشتجات زیاد در دست
 ناس باقی بعضی تفسیر و تالیفات قرآن و غیر
 مناجات و خطب و اشارات مضامین بعضی
 مواعظ و مضامین و بیان مراتب توحید و اثبات
 نبوت خاصه سرور کائنات و محبت پیغمبر
 تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از مشغول
 و تعلق

ان آثار و کمال محرماتش در جتوی ظهور اخصاد
 بودند و از بدایت ظهور باب در طهران که ان را
 باب ارض مقدس خوانند جوانی بود از خاندان
 و ذرات و از سلاله نجابت از هر جهت اراسته
 و بیایکی و از ادکی پیراسته هر چند جامع علوی
 و سموحسب بود و اسلافش در ایران مشاهیر
 رجال و محط رجال بودند لکن از دو دمان علما
 و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت
 نشو و نما در میان سلسله و ذرات خویش و بیگانه
 بیگانه معروف و از کودکی بفردانگی مشا
 بالبنان و منظور نظر طاقان بوده و بر تمام
 اجداد و درج و مراتب عالیه خواست و تر

و جلالت قضا را که الله احسن الخالقین مزین کرد
 و این فضیله در سنده مشصت و نه که مطابق عد
 سته بعد چنان است کشف نقاب کند و تر
 الجبال بحسب ما جاءه و هی تمرر السحاب تحو
 یامد باری با صطلاح خویش چنان وصفی نمود
 که وصول به هبت الهیه و حصول اعظم درجا
 کالات عوالم انسانیته را منوط بحسب او شمر
 و چنان بشعله او مشتعل بود که در قلعه ما
 ذکر شد و شبهای ظلمانی شمع نورانی او کشته
 و در تنگای حبس چهره ی یادش نعم الرقیق شد
 و فهمت دروختی یافته از باره او مجبور بود
 و بنیاد او مسرود جمیع تا بغیان در انتظار طلوع
 انامار

کلاه داشت و بر پشته موی بریشان کمی نشود
 نمی‌فود که مقصد را اینگونه امور گردد و یا موج
 طوفان را بر این مظارسد چون مسئله باب
 شیوع یافت اثا در میلان از اوضاع حرکت در ابتدا
 خویش و پیوند و کودکی و از بعد سلسله خویش را
 دلالت نمود بعد روز و شبانه همت خود را
 مدعوت دوست و میخانه گماشت و با استقامت
 عظیم برخاست و از هر جهت بمنتهای اتقان
 در تمهید می‌نهادی و توطئه دارکان ادبی آن جمع
 تشبث نمود و از هر جهت در خفایت و صیانت
 آن نفوس می‌کوشید و چون در طهران این
 اساس را استوار نمود بپایان زندان شتافت در

بمقامات سامیه فانیه غیبت فرط لیاقتش
 مسلم کل بود و کثرت ذکا و فطانتش محتجم^{در} جمیع
 انظار و عموم جلوه غریبی داشت و در مجامع و
 محافل نطق و بیانی عجیب با وجود عدم تدریس
 و تدریس از حدت ذکا و کثرت نمایی در عین قوت^ن
 جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دنی^ن
 حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر جمیع غفیر
 علما و فضلا زبان کشود بی کل حاضرین حیران
 و این دانوئی از خارق عادات ذکا و فطرتی عام
 انسانی شمرده می شد از صغر سن محل امیدو^{شخص}
 وحید خاندان و در دهقان بلکه ملجا و پناه^ن ایشان
 بودی باری با وجود این احوال و اطوار چون^{سر}
 کلاه

اقناع نمود که شما فی الحقیقه طفل سبق خوانید
 و از جمله مبتدیان لهذا باید از بدایت الف و با
 بخوانید چند مجلس مفصل در تفسیر و شرح
 نقطه و الف مطلقه منتهی شود که حصتا و علما
 میبویست کشتند و از جوش و خروش بهر بیان^۱
 متحیر و مدهوش شدند و از اواز این حکایت
 بسمع قریب و بعید رسید و مانعین را یأس
 شدید حاصل شد صفحات نور از این وقایع
 پر شوق و مشوق گشت و دلوله این فتنه و آشوب
 کوش زد اهل بار فروش شد عجبها عظم نور
 ملا محمد در قشلاق بود چون این دو خوات را
 استماع نمود دو نفر از احبّه علما و متجربین که

انجاد در جامع و محافل و مجالس و مناظرات و مناخا
 و مدارس میان وقتیان عظمی اشکار نمود و
 هر نفسی کتایش چین او دید و یاسناش مبین او
 شنید برهان جلی و مغناطیس حق و مجذب ^{بد} حاد
 او را بعین شهود ادراک نمود جمع غفیر از عقی ^{فقیر} و دست
 و علمای مجرب بر مجذب تقریر او گشتند و دست از
 دل و جان بگشستند و چنان برافروختند که
 در درویش شیر و قصر کان جان میا خند از جمله
 روزی چنان عالم فاضل از مجتهدین نوزد در محضر ^ش
 حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار ^{خدا} را
 شد استدعای قبول در خدمت نمودند ^{نقو} و بعد که
 تقریر که چون معزمین بودند آن فاضل علم را
 اقتناء

آن جوان با نطقی چون سیل جاری عازم امل
 ساری بود در قشلاق نوربان عالم ^{محمّد} بحر و ^{محمد}
 جلیله ملاقات نمود و از اطراف ناس اجتماع نمود
 و منتظر نتیجه بودند جناب فضل محمد ^{محمد}
 در فضل مسلم و در علم اعلم ^{محمد} مخلصین ^{محمد}
 لکن بیعت مباحثه و حاجه استخاره فرمودند
 موافق نیامدند و خواستند و بوقت دیگر
 رهون نمودند بحر و قصور معنوم و منظور شد
 و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ ناس ^{محمد} گشت
 ایست چندی در انصافات در گردش بود
 بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع
 بطهران نمود و در سرخاوه و ارباط ^{محمد} بابا ^{محمد}

فصاحتی عجیب و بلا غفوق قریب و حجتی فاطح و
 بهمانی لامع داشتند فرستاده را برانتر ^{را} ^{را}
 نمایند و آن شخص جوان را بقوت برهان مغلوب
 و مقهور نموده تائب و مایحود از فوز و نجات ^{صد}
 خویش خائب سازند بپایان الله از غائب ^چ
 اند و عالم چون در محضر آن جوان وارد شدند
 و امواج بیان او را دیدند و قوه بهمان او را
 شنیدند چون کل شکفته و مانند جمع اشفته
 گشتند و از عراب و منبر و مسند و منبر و
 شرف و زینب و جماعت شام و سحر کردند
 و بر اعلاء مقاصد آن شمس قیام کردند بلکه
 محمد اعظم را نیز دلالته بر تسلیم نمودند و چو
 ان

ناری بنامید و تعلیم بآلاء الله او را مشهور و
 لسان اشنا و بیکانه معروف نمودند و از لسان
 او نوشتجاتی بحسب ظاهر بیاب بر قوم نمودند و
 محاربات مرتبه در میان بود این دای و اباب
 بنها میسپند نمود ناری میرزا محیه عقیقه بنها
 شد و امی از او در لسن و اقواء بود و این تدبیر
 عظیم تا شمر عجیب کرد که بآلاء الله با وجود آنکه
 معروف و مشهور بود و محفوظ و مضمون نامد این
 پرده مسبب شد که کسی از خارج تعرض ننمود
 و بخینال تعرض بفتاد تا آنکه بآلاء الله باذن
 پادشاهی خارج از طهران و ما دون سفر عتبات
 عالیات شد چون نبخداد رسید و هارزل

و واسطه این مختاره ملا عبدالکریم قزوینی ^{شیرازی}
 بود که در کن عظیم و شخص امین باب بود و چون از
 برای ^{بها}، الله در طهران شهرت عظیم حاصل
 و قلوب ناس با و مائل با ملا عبدالکریم ^{محمّد} را
 مصلحت دیدند که با وجود میان علما و بعض
 حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب
^{بها}، الله مرد و در مخاطره عظیم و تحت سیاست
 مستبدان افکار خاوه باید نمود که افکار مستو
 شخص غافل شود و باین وسیله ^{بها}، الله محفوظ
 از تعرض ناس ماند و چون نظر بعضی ملا ^{خطا}
 شخص خارجی را مصلحت ندانستند قریه
 این قال را بنام برادر ^{بها}، الله میرزا حبیبه زدند
 بدی

یکسال توقف دست از جمیع شئون گسسته
 و اقربا و تعلقات را ترک نموده بدون اطلاع
 اتباع تنها و منفرد بی همراه و معین و انیس و
 رفیق از عراق سفر نمود و قریب دو سال در
 کردستان عثمانی اکثر اوقات در محلی دور از آبادی
 در کوه مسی بسر کوه منزل داشت گاه گاهی
 نادر اسبلیمانیه تردد داشت چندی نگذشت
 که افاضل علمای آن صفحات بوقی از احوال او
 احوال او برده در محل بعضی مسائل مشکله از
 معضلات مسائل الهیه با او بخاوره می نمودند
 و چون آثار کافی و بیانات مشافیه از او ^{میداد}
 نمودند نهایت احترام و رعایت را ^{مشتند} ابرجری دادند

ماه محرر سنه شصت و نه که در کتب^{باب} سنه
 بعد ازین تجرید و عزل ظهور حقیقتنا مرد
 امر و خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور
 این سر بسته میان داخل و خارج مشهود
 گشت بپناه الله باستقامت عظیم در میان
 ناس هدف سهام عوم شد و میرزا یحیی
 لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحی بخدا
 بجهت تتر بعضی حرف مشغول و گاهی در
 نفس بخدا و بلباس اعراب بسر میرد باری
 بپناه الله بقسمی حرکت نموده که قلوب این طایفه
 منحذب و اکثر اهالی عراق مناکت و صامت
 و بعضی متحیر و برخی متغیر بودند بعد از
 بکمال

لکن باب چون در مدایت تاسیس بود که قتل
 گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و
 سلوک و تکلیف خویش بی خبر بودند اساساً
 محرم محبت نام بود و این بی خبری سبب شد
 که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت
 و چون تعرض شد دیدیدند دست ^{فعله} عمل
 گشودند لکن بعد از رجوع به آلاء الله در ^{بیت} منزلت
 و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این
 طائفه جهد بلیغ نمود بقسمیکه در مدت
 قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید
 و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد
 و بحسب مسموع در نزد اولیای امور نیز ^{شخص}

بناء علیه شهرت عظیمه وصیت غریبه در
 انصافات حاصل نمود و خبر منقطع او با طر
 و اکثاف شیوع یافت که شخص غریبی از این
 در صفحات سلیمانیه که از قدیم منشأ علم
 بحر اهل سنه بوده پیدا شد و اهل آن دیار
 در ستایش او زبان گشوده اند از این خبر مستوع
 معلوم شد که آن شخص بناء الله معهود است
 لهذا چند نفر با نجا مشافتند و نضج و
 زاری آغاز نمودند کثرت نضج جمیع سبب
 گردید و هر چند اینطایفه از این وقوعا
 عظیمه از قتل و نیک و منافعه و ترلز و اضطراب
 حاصل نمودند بلکه تکرر و تزیاید نمودند

رفتار این طایفه بود حال در ایران اعتراض بر
عقائد و وجدان ایشان است و این نیز خاد^ج
از قوه انسان است که بتواند بتعرض و اعترا^ض
متبدیل ضمائر و وجدان نماید و یاد خلی در
عقاید احدی کند در کشور وجدان جزیره
انوار در حق حکم نتواند و بر سر می قلوب جزیره
نافذ نه ممالك الملوك حاکم نشاید امینست که
هر قوه را معطل و محقوق توان نمود جز فکر
اندیشه را که حق انسان بنفقه منع اندیشه
و خواطر خویش نتواند و رسد هوا جبر و ضمناً
خود ننماید باری انصافش اینست که قریب
سی و پنج سالست که از این طایفه مخالف دولت

و مشهود گشت که نوابا و مبادی و افکار این
 طائفه امور روحانیه و از متعلقات قلوب
 صافیست و اساس حقیقی اصل بصیرت اخلاقی
 و تحسین ادبی عالم انسانی است بمادیات مطلقا
 علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب
 این طائفه استقرار یافت بصیرت در جمیع بلاد
 حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور و سیادت نفس
 و سکون قلب و نیت صحیح و اعمال حسنه و حسن
 اداب مشتمل گشتند زیرا این قوم در نهایت
 اداب اطاعت و انقیاد هستند چون تعلیم را
 چنین یافتند دوش و حرکت را تطبیق نمودند
 اول اعراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و
 رفتار

دست بقصاص کشود و با انتقام برخوایست و
 بر معذی تشییع سلاح نمود و چون معرض^{نهاد}
 و توبیخ ایطائفه کشت فرا اختیار کرد و چون
 بهمدان رسید صفتش معلوم شد علما از
 چون از سلسله علما بود نسبت پایی شدند
 و تسلیم حکومت نمودند و با اجرای تخریر حکم
 کردند از قضا در جیب کربان او نوشته
 از یه آء الله بیرون آمد که مضمون آن ملا
 بر قصد قصاص و زجر و توبیخ بر طلب انتقام
 بود و در منیع از اتباع شهوات از جمله حضون
 این عبادات مندرج یافتند آن آء الله
 بر حق من المصدقین و هم چنین آن تفتلوا

و مغایر ملت امری حادث نشده و مشاهده
 نگشته و در این مدت مدید با وجود آنکه
 کثرت و جمعیتشان اصناف مضاعف
 متابعت صدائی از جانی بلندتر ^{جدا} خرافه هر
 وقت علمای اعلام و فضلاء کرام فی الحقیقه
 بجهت اعلامی این صیغه در جهان و بیدار
 نمودن نامس حکم بقتل چند نفس می نمایند که
 چون بحقیقت نظر کنی اینگونه تعرض در صیر
 بلکه تعییر است خاموش و فسیان نکرد بلکه
 پر جوش و اعلان شود بآردی ملک حکایت
 مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرض شد
 و اذیت کل شخصی بآی نموده متعذی علیه
 دست

واتحاد واطاعت و التقیاد و تربیت اطفال و
 تحصیل ما محتاج الیه عالم انسان و تأسیس
 سعادت حقیقیه مردم آن بطا، الله نهایت
 کوشش عوده متصلا با طرف مخالف مصالح
 ارسال می شود و تاثیر عمیق حاصل و بعد از آن
 جستجو و تفحص بعضی از آن مراسلات ملاحظه
 و بعضی فقرات آن مرقوم میشود آن رساله
 جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن
 اداب و توبیخ بعضی از افراد و تشکی از اهل فساد
 بود از جمله این عبارت مدن کور بود لیسر لیس
 سبحی لعمری انه عزلی بل الذله عمل الجنا
 الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان

خبر لکم من ان تقنلوا و اذا عوقبتم فعلیکم بولاء
 الامور و ملاذ الجمور و ان اهلتم فوضوا الامور
 الى الرتب الغیور هذه سمة الخالصین و صفة
 الموقنین حاکم چون مطلع بر این نوشته شد
 بان شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع خویش
 تادیب لازم و سیاست و تعذیب واجب شد
 آن شخص در جواب گفت اگر جمیع بضایح او را
 مجری مدارید من از عقوبت و هلاکت همت
 ممنوعیت دارم حاکم بستم نمود و آن شخص را در
 نمود باری در تربیت و تشویق بحسن اخلاق
 و تحصیل معارف و فنون افاق و حسن سلوک
 تا جمیع طوائف عالم و خیر خواهی کل ام و تالیف
 و اتحاد

مصباح وقت و زمان و قرون و اعصار بود •
 او اهل توحید کرمیت را محکم نمائید که شاید
 حدال و فزع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود
 و محو گردد • حیات الله و لعباده بر این امر عظیم ^{خطر}
 قیام نمائید صغینه و بغضای مذهبی ^{ست} فارغ
 عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگردید
 قدرت الهی قاس را از این بلاء عظیم نجات بخشد
 در محاربه واقع بین دولین ملاحظه نمائید
 طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار و
 فریجا کائن این مشاهده شد مشکوه ^{نی} بسیار
 این کلمه عثمانیه مصباح است او اهل عالم
 همه بار ملکدارید و بر یک شاخه از یکا ^ن

فی عالم منهم من اخذ الهوى واعرض عما امر و
 منهم من اتبع الحق بالهدى فالذين ارتكبوا ^{لنفسه} ^{الغفلة}
 ذنوبا بالذنبا انهم ليسوا من اهل اليقظة ^{وهم}
 طوبى لمن قرئ بطراز الادب والاخلاق انه من
 ضرورية بالعمل الواضح البين هو الله تعالى
 شاه الحكمة والبيان حق جل جلاله از دای عالم و
 جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری
 امین فرستاده است اساس دین الله و مذهب ^{الله}
 انکه مذاهب مختلفه و سبل معتدده را سبب
 و علت بغضات نماید این اصول و قوانین و
 دایمهای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و
 از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر
 بمصالح

دوستان با جمیع اهل عالم بروح و دلیجان ^{شریف} معا
 نمایند اگر نزد شما کلام یا جوهریست که دون
 شما ازان محروم بلیسان محبت و شفقت القا
 نمایند و بنمایند اگر قبول شد و اثر نمود مقصد
 حاصل و الا اورا با و گذارید و درباره او دعا
 نمایند نه جفا لسان شفقت خدا قلوبست
 و مانند روح و ممثله معانی است از برای
 الفاظ و مانند افق است از برای اشراق افق
 حکمت و انانی اگر اهل توحید در اعصاب
 اخیر بتبرعیت غرض بعد از حضرت خاتم روح
 مناسواه قذاه عمل می نمودند و بدلیش نیست
 بلیان حصن امر متزعزع نمیشد و مدائن ^{معه}

واتحاد و موَدّت و اتفاق ملوک نمایند هم باقی
 حقیقت نور اتفاق افاق و روشن و منور سازد
 حق اکاه کواه این گفتار بوده و هست ^{بُند} ^{بُند} ^{بُند}
 تا با این مقام بلند علی که مقام صیانت و حفظ
 عالم انسانیست فائز شوید این قصد سلطان
 مقاصد و این امل و ملیک امان ^و ^و ^و امید
 حق ملوک عالم را تا امید فرماید تا از تحلیات
 انوار افتاب عدل عالم را منور نمایند و مزین
 دارند گاهی بلبان شریعت و هنگامی بلبان
 حقیقت و طریقت نطق نمودند و مقصد ^{قصه}
 رعایه قصوی ظهور این مقام ظهور این مقام
 بلند علی بوده و کفی بالله شهیدان ^{ای}
 دوستان

استقامت و اطمینان بافق اعلیٰ ناظر باشند
و باصلاح عالم و تربیت ام مشغول گردند
آنچه وارد شد و بشود بسبب علت ارتقاء
کلمه توحید بوده و هست خذوا امر الله
و تمسکوا به الله نزل من لدن امر حکیم
با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را بجا
ننفع به انفسهم دلالت کرده و راه نمودیم
قسم با خدا بحقیقت که از اعلیٰ افق عالم امر را
نموده اهل بها جز عمار و اصلاح عالم و هدایت
ام مقصودی ندانسته و ندارند با جمیع ناظرین
بصدق و صفا بوده اند ظاهر نشان عین باطن
و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و

غراب نمیکشت بلکه مدد و قریب نظر از امن و
 امان عزیزین و فائز؛ از غفلت و اختلاف اقامه
 مرحومه و دستان نفس مشرب و ملت بیضاتیر
 و ضعیف مشاهده میشود اگر غافل میشدند
 از افوار افتاب عدل غافل نمیکشند این
 مظلوم از اول ایام الحین بین ابادی غافلین
 مبتلا گاهی ببارق و همنکاحی مادر نه و از اینجا
 که صفای قاتلین و سارقین بوده از غریبه
 ما را نفی نموده و از این معجز اعظم معلوم
 بجا و چه طاعت کبریه العالم عند الله رب العرش
 والعرش و رب الکرسی الرافع مناد و هر عمل
 نائیم و هر چه بر ما وارد شود باید اولیا بکمال
 استقامت

از اختیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند
 و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب
 سبب بعضی از علای ایران و اعمال ناشایسته
 محال بوده مقصود از علل در این مقامات^{تغوی}
 بوده که ناس را از مشاطی بجا حدیث منع نموده
 و الا عالم عامل و حکیم عادل عبثاً بر روح خدا
 برای جسد عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش
 بتاج عدل فرین و همیکش بطراز انصاف
 مغرور قلم نصیح دوستان و وصیت میفرماید و
 محبت و شفقت و حکمت و مدارا امر میاید
 مظلوم امروزه همچون ناصرا و جنود اعمال و
 اخلاق بوده نه صغوف و جنود و تعانک و تو

پنهان نه اُمام وجوه ظاهر و هویدا نفس
 اعمال کواه ایمن قال امروز صاحب بصری از
 اعمال و آثار معصود پی برد و از گفتار و رفتار
 بمباد اهل بها اگر می یابد امواج بحر و جمیع
 بمکال اوج ظاهر و امطار سحاب فضل و غنا
 در کل جبین نازل در ایام توقف در عراق مظلوم
 با جمیع احزاب پی برده و حجاب جالس و مؤانس
 چه معتد از اهل لاف و بفاق داخل و بوقاق
 خارج باب فضل بر وجه کل مفتوح با عیان
 و مطیع در ظاهر سیکتم معاشر که شاید بدگاه
 مدبرای بخشش بی پایان پی برند تعلیمات
 اسم مستاد یعنی ظاهر که مدکارگان بنویسند
 از اخبار

باذن الله رب المجتود عالم را ظلمت احاطه نمود
 سراجیکه روشنی بخشد حکمت بوده و هست
 مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه
 نمود و از حکمت ملاحظه مقامات است و سخن
 گفتن با بدان و ایشان و از حکمت حرم است
 چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول
 نماید در جمیع احوال از حق جل جلاله
 بطلبید عبادش را از حق محروم و انوار حق
 قیوم محروم نفرماید یا احببا، الله ان قلم
 الصدق یوصیکم بالامانة الکبریٰ لعل الله
 یورها الظهر من نور الشمس قد خسف کل نور
 عند نورها و ضیائها و اشراقها از حق

ملت عمل ناک عالم خال را جنت علیا نماید *
 آمد وستان باخلاق مرضیه و اعمال طیه
 مظلوم و انصرت غمازید الیوم هر نفسی اراده
 بلوغ یا علی المقام نماید باید بمباغنده ناظر
 نباشد مل بمباغند الله لیس له ان میظر الی ما
 ینفعه بل الی ما یرتفع به کلمة الله المطاعة
 قلب نماید از شئون نفس و هوئی مصدّر
 باشد چه که سلاح موحدین و مقربین تقوی
 الله بوده و هست اوست در عکله انسان را
 از سهام بغی و فحشاء حفظ مینماید لازماً
 وایة تقوی مظهر بوده و از اقوی جنود عالم
 محسوب طایفه المقربون مدد القلوب
 باذن

قامت و واضح شد که این مظلوم از برای ظهور
 کوز موده در نفوس خود را هدف سهام
 ملا یا موده نزاع و جدال شان در دلهای
 ارض بوده و هست اعمال پسندیده شان نشأ
 تبارک الرحمن الذی خلق الانسان علی السیاق
 بعد از همه زحمتهای امرآء دولت دافعی و نه
 علما ملت یک نفس یافتند که لله اما
 درگاه حضرت پادشاه خلد الله ملکه کله
 بگوید لن بصیبنا الا ما کتب الله لنا بمرد
 عمل ننمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت
 انصاف بمشائره عنقا شد و صدق مانند
 کبریت احمر نفسی بخیر نگم ننمود. گویا عدل

میطلبیم مدن و دیار من را از اشراق انوار
 شمس انما انت محروم نعمتاید جمیع داد دنیا
 و ایام با امانت و عفت و صفا و وفاداری
 نمودید و با اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و صلیت
 کردید در لیالی و ایام صریح قلم مرتفع و لسان
 ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل
 سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت
 تغویض مومنه و از بدایع و این مرتب مظلوم
 وارد صبر نموده اند و بخدا گواشته اند مرصا
 عدل و انصاف بلاجه ذکر شد شهادت را
 و میدهند این مظلوم در این مدت بمواعظ
 و مضایع ثوابیه کافی و تسببت نمود تا بر کل
 ثابت

از مقصود عالمان مسندت نمائید حضرت
سلطان خلد الله ملكه را تا بید فرماید تا
از انوار افتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز
امن و امان خرقین گردد از قرار مدن کور بصرف
طبع مبارک بستگانرا کشود و مقتدین را آزاد
بخشود بعضی از امور عرضش امام و حواری
فرماست و اظهارش از سببیه ابرار تا اینجا
مطلع شوند و آگاه گردند از علمیه من بشاء
بما اراد و هو المقتدر الامیر العظیم الحکیم از آن
ارض کلمه بمعظم مظلوم رسید که فی الحقیقه
سبب حیرت شد ثواب و الامتداد اللّٰه
فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده انچه ذکرش

بمشایه اهل حق مبعوض عباد و مضر و دبدب
 کشته سلطان الله در مقدمه ارض طاحنه
 بما حکم به الله تکلم نمود نظراتها را قدرت
 و ابراز خدمت در حضور سلطان خلد الله^{ملک}
 معروفند امنکر و مصلح را مقصد گفته اند
 امثال ان نفوس قطره را دریا نماید و ذره^{را}
 افتاب بیت کلین را حصن منین گویند
 و از حق مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم^{را}
 به تمت فساد اخذ نمودند لعل الله ان نفوس
 حر عزت دولت و خدمت ملت قصدی
 و املی نداشته و نذارند الله گفته و الله
 میگویند و فی سبیل الله سالکند اید^{ستاد}
 از مقصود

مخرجهم بنموده یا اولیاء الله فی احوال قول نویسم
 مرة اخرى بالعفة والأمانة والدراية والصبر
 الصفاء صنعوا المنكر وحذوا المعروف هذا
 ما امرهم به فی کتاب الله العظیم الحکیم طوبی
 عالمین در این حین قلم نوحه منیا ^{مکوی} و
 ولیاء الله بافق راسق ناظر باشین وازدو
 یغ ومنقطع وازاد لا حول ولا قوة الا بالله
 بالحلمه در سابق دروایات در السن و
 راه مردمان در ایران بحق ایطالع دروایات
 کایات مخالف و مباین بلکه منافی مرتب
 انسانانی و معارض من موهبت الهی افتاد و
 اینها ریافت و چون اساس قرار و استقرار

محبوب نه ای مظلوم با ایشان و امثال ایشان
 بسیار کم ملاقات نموده آنچه در نظر است و با
 در مرغ محله شمیران که مقر مظلوم بود تشریف
 آوردند دفعه اولی عصر یومی و ثانی یومی جمع
 صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب عزیمت
 فرمودند ایشان عالم و اکا هند نباید بغیر حق
 نکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید
 اینکلمه و الامام وجه از قبل مظلوم مذکور
 استند من حضرتك العدل والانصاف فیما
 ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از بر
 نفسیکه شبنمات اهل هوی او را از اظهار
 عدل باز داشت و از انوار غیر انصاف
 محروم

شهرت گشت بقسمیکه بسیاری از طوائف
 سائره ارتباط و اتحادی خواستند و اسباب
 الحاق داشتند لکن رئیس این طائفه مقاصد
 هر حزبی را دریافته و مکان سکون و سلوکی و
 ثبوت حرکت می نمود و نمی گزین احدی بنمود بلکه
 بعد از امکان بنصیحت هر یک قیام کرد و
 تشویق و تحریص بنوایای حسنه و مقاصد
 خیریه دولت و ملت نمود و این روش و حرکت
 رئیس در عراق شهرت یافت و هم چنین در
 اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول اجنبیه
 حسن الفت خواستند و روابط موثر جستند
 لکن رئیس موافقت ننمود و از انصاف تغریبه

حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهور
 شد پرده شبهه و مشکوک زایل گشت و حقیقت
 حال این طائفه واضح و روشن گردید و بدین
 ثبوت و اصل شد که امناس مخالف طنون^{است} نا
 و بدین مباین گان و قیاس در رفتار و کلام
 و اخلاق و احوال محل اعتراضه اعتراض در این
 بر بعضی ضمایر و عقائد این طائفه است و از
 قرآن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی^{منته}
 و مسوخ با امانت و صداقت و دیانت این^{نقشه} طایفه
 در جمیع معاملات حاصل نموده اند و بر سر
 اصل مطلب روایه مذت اقامت این اشخاص
 در عراق مشهور و افاقه شد و چه که غربت^{سبب}
 شهرت

و اطفال و عیال و ص و ینکخواهی کردند و حقوق و
 داری را مقلدین شمرند و این مقصد جلیل
 فریضه ذمت خویش دانستند و این اخیار در عرق
 عرب شیوع یافت و خیر خواهان وطن زبان
 لشکرانه گشودند و تحسین و توقیر فرمودند
 و چنین گمان میرفت که این وقایع بحضورها^{یون}
 عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم^{شد}
 که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که مخا^ی
 مد رب را در ملکه به پیشگاه دارند در خفیه^{نما}
 نسبت با بیطائفه غزوات و اسنادات عجیبه^۴
 داده و همچو گمان نموده که اینگونه مساعی
 سبب تقرب درگاه و علت علو شان و

آنکه در عراق بعضی از خاواده سلطنت بان
 دول هرگز گشتند و بوعده و وعید مسا از
 و ایطافه لسان توبیخ کشودند و نصیحت ایضا
 کردند که این چه دانات است و وضوح خیانت
 که انسان بجهت منافع دنیوی و فواید شخصی
 رفاهیت حال یا صیانت جان و مال خود را در
 این و ببال عظیم و خسران مبین اندازد و متصدی
 امری گردد که داعی ذلت کبری و ببال نفعت عظمی
 و مساوی آخرت و اولی گردد هر ذلتی را تحمل توان
 نمود مک خیانت و من و هر گاهی قابل عفو
 مغفرتست مگر هتک ناموس و دولت و مضرت
 ملت و چنین تصور داشتند که دولتخواهی ^{ند}

داغدار

داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز
 سرطوماری بطهران نوشت و ایمان و ایمان
 با حضرات مشایخ نمود و لا غنه منشوری بحضور
 سفیر کبیر ارسال داشت چون این تقادیر و
 تقاریر و پام و اسامی نبود جمیع بناخیر و تسو^{یع}
 میکردند تا آنکه این مشایخ با خبر ال محلی^ش و
 فرام آوردند و جمیع علمای اعلام و مجتهدین^{ان}
 عظام زاد در کاظمین علیهما السلام جمع نمودند
 و متفق و متحد شدند و بجهت دین کربلا^ی مط^ح
 و محقق اشرف نوشتند و جمیع را دعوت نمود^{ند}
 بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از^{جمله}
 طام جلیل بخزیه و فاضل نبیل شهر خاتمه

جاه است و چون هیچ نقیصه در دیار معدت
 در این خصوص با ذای سخن نتوانست نمود و
 واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت
 میدیدند از این مسافرتیها و روایتها مسئله
 عراق در طهران جنامت یافته و مبالغات
 عظیمه شده لکن خبرال قونولوسها چون بحقیقت
 واقف بودند معتمدانه حرکت مینمودند تا آنکه
 میرزا نیرنگخان قره‌بیخی خبرال قونولوس بغداد
 شد و چون از شخص اکثر اوقات خویش را در
 گذراندن از دور اندیشی در کار بود بان
 در عراق هم عهد و میثاق گشته که همت بر آن
 و اضحلال محکم بست و آنچه قوه تحریر و
 داشت

آمدن بودند پریشان شدند در خلل این احوال
 مفیدین از هر طرف حق بعضی و زدا و مغزول
 تحریک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منجم و سلوک
 دهند و متصل از جمیع حجابات پیغام های کذب
 او را حقیق متواصل و متواتر بود که منوی ضمیر در بار
 این زن قلع و قمع و اعدام و اهلاک این طائفه است
 و متصل از اخبار به با حکومت محلیه ممتد و عنقریب
 جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میکردند
 لکن بابیه با سکون و سکوت وقت میکردند
 و سلوک و روش را ابد تغییر ندادند و چون
 بزرگان از اینگونه حرکات غیر منوی ضمیر خود
 ترویج و حصولی نیافت از سو، تدبیر در فکر

المحققین مرحوم مغفود الشیخ مرتضی که رئیس مسلم
 کل بود مزد و ناطلاع حاضر شدند و چون از
 حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند من بزرگوار
 حقایق این طائفه واسر و وسر از مسائل الهیه
 این فقه کما حقها مطلع بنیتم و تا بحال در احوال
 و اطوارشان منافی کتاب حسین که طاعی تکفیر است
 چیزی ندیده و نفهمیده ام لهذا مرا از این قضیه
 معاف دارید هر کس تکلیف خویش را دانسته عمل
 نماید باری مقصود مشایخ و قولی و جموع عام
 یعنی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این
 تدبیر عظیم تاثیر بلکه مبغیبت و مایوسی
 شد و ان جمعیت مشایخ و علما و عوام که از کز
 امر

وقولوس دست از تعزیز کوتاه نمود لکن این
 قضیه را بخلاف واقع و برعکس حقیقت ^{یاد}
 بادشاه اخبار کرد و از هر جهت با مشایخ متفق
 بود مآل تقدیش از همان تشبیه نمودن نهایت
 معزول و مستکوب و پشیمان و پریشان گشت
 باصل مطلب بود از زیر یازده سال و چیز
 مهلاء الله در عراق عرب باقامت نمود روش و
 سلوک این طائفه بقسمی واقع شد که شهرت
 وصیت فرامید نمود چه که در میان فاضل نامه
 و مشهور و با جمیع طوائف معاشر و مالوف
 و با علما و فضلا در محل مسائل مشککه الهیه
 و تحقیق حقائق مطالب حاصله ربانیه

تکدی و تحقیر افشاد هر روز بهانه حبس و
 اهانتهی کرد و ولوله و آشوبی انداخت و عام قضا
 بر اقرارخت تا کار مشرف بر آن شد که بغیته قضا
 شود و رضام امور از دست رود و قلوب در ^{پیش} آشوب
 واضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتد و
 بهر وسیله از علاج مزاج عاجز شدند و آنچه
 مراجعت نمودند غامب و خاسر گشتند و چون
 این درد داد وائی و این درد را صفائی ^{فتد} نیافتند
 نه ماه مشورت نمودند و در رفت و آمد بودند ^{فتد} غایت
 معاللفاء معدودی بسبب تبعیت ^{فتد} و
 علیه عثمانیه داخل شدند که این ضوابط را
 زایل کنند بواسطه این تدبیر تکیه فساد شد
 دشواری

بهیئت درویش در لباس خفا و متدلیغان
 کرکوک و ادبیل شد و از انجا حرکت متواصل
 واصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد
 شدند در کنار قافله منزل و ماوی نمود
 با وجود آنکه در آن سفر حکام و مأمورین کمال
 رعایت و احترام و آمیزش داشتند و حرکت و راه
 بحضرت و وقار بود مع ذلک آنجا در لباس
 متدیل پنهان و بمصوّر احتمال حصول تعرض
 احتراز داشت و بر این قرار وارد اسلامبول
 شدند از طرف سلطنت منیّه عقابیه
 در مسافر خانه منزل دادند و نهایت رعایت را
 از هر جهت در بدایت مجری داشتند از جهت

مانوس بود از قرار روایت از عموم طوائف
 معاشرت و آداب معاشرت و همه حاضرین و ^{بر} و
 خوشنود می نمود این نوع حالات و حرکات او
 سبب شد که گمان می نمودند و از خواص علوم
 غریبه شمرند و در این مدت میرزا یحیی مستور
 و پنهان و عیون و سلوک سابق باقی و بر
 قرار بود حتی چون فرمان علی حضرت پادشاه
 عثمانی حرکت بجاء الله از بغداد صادر شد
 میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه موافقت ^{کام}
 تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار د
 ترکستان و چون مصمم به چپک از این دو
 رأی نشد غایت خواست خودش پیش از ^{جمع}
 هجرت

اعظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود ملاقات
 نمودند و سخن بر از علوم و فنون در میان نهادند
 تا آنکه بعضی از رجال راه نمائی نمودند و زبان
 بجزر خواهی گشودند که مقتضای اصول مراجعت^{است}
 و میان خال و طلب معدلت در جواب گفتند
 که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پی بردیم و در
 این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مراد^{نداشت}
 و ندانیم که مراجعت کنیم و در دسرا^{بیم} و آنچه در
 پرده قضا پنهان در آینده عیان گردد تعجیز و
 تصدیع لزوم نداشته و ندارد اگر سروران
 دل آگاه اصحاب عقول و انتباهند البته حق^{است}
 نموده بحقیقت حال مطلع شوند و آنکه حصول

تنگی محل و کثرت جمعیت و در سیم بخامنه دیگر
 نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان در میدان
 نموده ملاقات کردند و از قرار روایت معتدله
 حرکت نمودند با وجود آنکه جمیع در محافل و محاسن
 تنیض و تشیع می نمودند که این طائفه قتل
 افاقند و هادم عهد و میثاق منع فساد
 و محرب بلاد اقلش افزوخته اند و هجانی را سوخته
 اگر چه بظاهر راسته اند لکن هر وقت و عقوبت
 شایسته لکن حضرت بصیر و سکون و قانی و
 و ثبوت سلوک نمودند حتی به جهت مذاقعه
 مزاحم مقامات غالیه نکشتند و بخانه احد
 از اقا خانان مملکت مراده ننمودند هر یک از
 اعظم

میفودند و جمیع حرمت و رعایت میکردند
 چون بچاه الله با علما و فضلا و بزرگان و
 ارکان ملاقات میفود و صیت و شهرتی در
 رومیله حاصل نمود خلاصه اسباب انبایش
 فراهم شد و خوف و خشیتی باقی نماند در
 مهد راحت رسیدند و اوقاتی با سود ^{نیاید} میگذراند
 که مستبد محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا
 یحیی طرح امیرش و القتی ریخت و اسباب
 صداع و کلفتی گشت بعضی را زلفه افشانید
 نمود و باغزای میرزا یحیی قیام که ذکر این ^{نظر}
 در همان بلند و نامشان او چند گشته بود
 و خطری باقی نماند و بیم و حدی در میان ^ن

حقیقت تمسک و خیال است در این صورت تصدیق
 و کلاً و تمیز و ندای دریا چه لزوم از هر فکر
 ازاده و معصداست راهیها و اما ده هتیم قل
 کل من عند الله برهان کافی وافی است و ان
 یمسک الله تعز فلا کاشف له الا هو علاج
 مثالی بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صفا
 و در قطعه رومیلی ادرنه و امسکن و مقرین
 فرمودند بایها کلاً بهر امری صاحبان بان شهر
 روانه شده لانه و امشیانه نمودند از قرار مکه از
 بعضی سیاحان و بزرگان و فاضلان آن
 شهر مجموع شد در اینجا نیز نوعی روش و حرکت
 نمودند که اهالی ملک و عمال و مورین دولت ^{بیش} بنا
 می نمودند

و علو و سموت نظر مجاز فظه و ملا حظة باری اعظم
 نصیحت بیست نمودند تا اثر کثرت یافت و هر چه
 دلالت کردند محالفت را عین منفعت شمرد
 و بعد از آن حرص و طمع افزوخته شد با وجود آنکه
 بهیچوجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در دهان
 کمال در فکر معاش و شهوات افتادند و بعضی از
 متعلقات میرزا بجای برامیه رفتند و استغنا
 امانت و عاطفت نمودند و چون بقاء الله شد
 اطوار و احوال از آن مشاهده کرده و را از
 خویش و دین همجور نمود پس سید محمد مجتبی
 اخذ شهیدیه با سلامبول توجه نمود و بابت تکلیف
 باز از قراعت کور این فقره سبب خزن اکبر شد

از تابعی بگذرنا متبوع جهان کردی و از تحت الشعاع
 خارج شونا مشهورا ق مشوی و میرزا یحیی قزوینی
 از قلت تا مل و تفکر در عواقب و کم تجربه کمفتو
 اقوال او شد و مجنون احوال او این طغیانی
 شد و ان ثدی عز نیکت با روی بعضی از دو
 امضا نفاذ غیر نصیحت نوشتند و دلالت بر این
 بصیرت نمودند که ماله های سال پرورده غرض
 برادری و در بستر راحت رسیده و سرور
 این چه طوفانیست که از نتائج جنونست تو باین
 اسم بی رسم که نظر علی دخطه و مصلحتی وضع
 شده است مغرور مشو و در نزد عموم خویش
 مذموم خواه پایه و ماده تو منوط مکتله
 و علو

و کار بلکه در رد و بار بدون استثناء باقی تشیع
 بطبیع نمودند که تا میان چنین گویند و چنان رفت
 کنند و رفتار چنانست و گفتار چنین است و
 فساد و فتن بسیار شد و امور مشتبه گشت
 و دیگر بعضی اوها مآلات ظهور یافت که الحاد
 ضروریه گمان شد و مصلحت نفی حضرت عیسی
 آمد و بخته امر وارد و بهاء الله را از روی
 حرکت دادند و معلوم نبود هیچ کاری و هیچ
 رفتن روایات مختلفه در افواه افتاد و مبالغه
 بسیار مسموع شد که امید نجات نبود باز
 جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح و اصرار
 نمودند که همراه شوند و آنچه حکومت نصیب کرد

و علت قطع مروده و در اسامی قبول نیز بعضی
 دوایات خود سرائقه نمود از جمله گفته ان شخص ^{شهر}
 از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ^{خطه}
 نمودند که این خوب اسباب فساد است ^{مسئله}
 ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و ازین
 گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود ^{کن}
 اعطاید و ولی مسلم با استقلال حرکت کنید
 تا مضی و برکت آشکار گردد دریا و بی ^{صیت}
 ندارد و امرب و عدل داران ندارد بار و بار ^{نیکو}
 گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ^{بها}
 بر زبان داند که سب تشویش افکار گشت ^{بف}
 اما آن که تحریک و تشویق می نمودند در گوشه
 و کار

و خلوص این طائفه را تقرر کرد و بعضی فقرات
 مناخات و برخی فارسی و اکثر عربی تحریر نمود
 و در لغتافه گذاشته و عنوان آن را بنام همايون
 اعلحضرت شهبزاد ايران عزيز نمود و در مقدمه^{شده}
 داشت که شخصی با تدل باك با ذم قطعاً الى الله
 و منتهي الشهد الفداء در كال تسليم و رضا
 اين رساله را تقديم حضور پادشاه نمايد و چون
 اذاهال خراسان ميرزا بدیع نام رساله را بر داشت
 و بحضور اعلحضرت تاجدار و شرافت موكب
 همايون در خارج طهران مقر و مكان داشت
 لهذا در محلی دو در مقابل سر پرده ملوكا^{نه}
 بتنهائی بر سر سنگی قرار یافت و روز و شب

و عناية نمود ثمری بنجشد نهایت حاجی جعفر
 نامی براشت و بنالید و حلقوم خود بدست
 خویش فرید حکومت چون چنین دید کل را
 اجازت معیت داد و ازاد روزه لباحل دریا
 وارد نمود و از اینجا بکام حرکت دادند و چنین
 میرزا یحیی را بمأغوسا فرستادند و در اوقات
 اخیره دوازده بیگانه الله رساله مفصل تر ترجمه
 و جمیع امور را توضیح و تفصیل داد اناس عظم
 اینظانقه را شرح و بیان کرد و اخلاق و اطوار
 و مسلک و منہج را مشهور و عیان بعضی از
 مسائل سیاستیه تفصیل داد و بعضی از
 براسق خویش اقامه نمود و حسن نیت و صدا
 و حکومت

حضور یافت در نزد سرانیده بمکین و ارام و لا
 زامدا الوصف و با و از بلند یا سلطان قد
 جنگ من سبأ نبأ عظیم فاق کشت امر با
 رساله و توقیف آورده فرمودند اعلحضرت
 پادشاهی اراده تائی داشتند و کشف حقیقت
 خواستند لکن طاعن ^{خضوع} زبان بطعن شد ^{کنند} میگویند
 که این شخص جبارت عظیم نمود و جرئت عجیب
 مکتوب مغضوب با حجاب و منفی مبلغ
 و سقا برای ترس و هراس بحضور پادشاه
 آورده اگر چنانچه خود را جزای خود ^{بند} شده بداند
 مزید جبارت عظیم کرد و لهذا وزیر او در
 اشارت سیاست نمودند و حکم بعقوبت و

منتظر مرد در کاب پادشاهی و با حصول مثل
 حضورش یاری بود سه روز و این منوال
 در حالت صیام و قیام میکند و امید جسم نحیف
 و روح ضعیفی باقی ماند و روز چهارم ذاتها
 مبدون این اطراف و اکاف را الکشاف صغیر
 ناکه نظرشان باین شخص که با کمال ادب بر روی
 سکی نشسته بود افتاد از قرآن استدلال
 که کلامشکرو شکایق دانستند غای داد و
 معدون دارد یکی از ملازمان درگاه را بتفقد
 حال انخوان امر فرمودند چون مستفسر شد
 رساله در دست داشت و بدست خویش
 تقدیم حضور نمایون خواست و چون اذن
 حضور

تاجدارى چون بعضى فقرات را مطالعه فرمودند
 و مطلع بر مضامین رساله شدند از وقوعات
 متاثر گشتند و اظهار تاسف فرمودند از اینکه
 ملازمان تحصیل نمودند و عقوبت شدند
 مجری داشتند حق را وایت کنند که سر مرتبه
 فرمودند ایاز واسطه فرستاد کسی مؤاخذ
 نماید بعد از مراد شاهى صنادیر که حضرات علما
 اعلام و افاضل مجتهدین کرام حواری بران رساله
 مرقوم نمایند و چون بخاری و علماى دارالخلافه
 مطلع بر مندرجات رساله شدند حکم فرمودند
 که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف ^{ست} مبین
 معارض اصول دین و مزاحم مالوک ^{است} و مسلمان

و نفقت اول زنجیر و مشکبه نمودند که یاران دیگر را
 برورده تا از سیاست جانسوز نجات یابی و
 رفیقان را اسیر کن تا از نفقت زنجیر و حدت
 شمشیر دهانی جوئی آنچه عذاب نمودند و
 داغ و عذاب بگردند خرمکون و مسکون ^{فلا}
 و بغیر از صمت و شوق نیافتند و چون مشکبه
 نتیجه نداشت در خالشی که جلادان از بسیار
 و عین و او در بند اخلال و زنجیر و در زیر ^{شمشیر}
 با کمال ادب و تمکین نشسته عکس برداشتند و
 قتل و اعدام نمودند از عکس را خواستند و او را
 تماشا یا فتم چه که محضوعی عجیب و خشوعی غریب
 در نهایت تسلیم نشسته بود ناری ^{علیه}
 تاجداری

الا ما قريه عدمت كينونة ترميدك دونك
 فوعزتك رضاك منتهى املى ومشييتك
 غايه وجاني فارحم يا الهى هذا الفقير الذى
 تثبت من يد غنائك وهذا الدليل الذى
 يدعوك بانك انت العزيز العظيم ايدى الهى
 حضرة السلطان على اجراء حدودك بين عبدا
 واظهار عدلك بين خلقك ليحكم على هذه
 الفتنه كما يحكم على نادونهم اقل انت المقتدر
 العزيز الحكيم * حسب الاذن واجازة سلطانه
 دمان بن عبد ازمقر سرى سلطانى عبر
 عرب توحه بنود ودارده سنه دران اوص
 ساكن ودرم دت توقف شرح احوال وبيشكا

سبحانی واستفاضه از فیض غیبی صمدانی و
 اشراق عالم لدنی و معدن وری خویش در نصیحت
 و هدایت ناس و اکتساب کالات انسانی و
 اشتغال بنا بر محبت الهی و تشویق بر توحید
 بحصول مقامی اعظم از مرتبه ماسطنت دنیوی
 و مناجات بلیغی در نظامیت تصریح و تبیین و
 ذاری و امثال ذلک بعد بلسان فارسی
 مطالب را ذکر نموده و صورتش اینست:

یا الهی هذا کتاب ارمیدان و رساله الی السلاطین
 و امت تعلم بانّی ما اردت منه الا ظهور علی
 لخلقک و بردن الطافه لاهل ملکک و انّی
 لنضیی ما اردت الا ما اردته و لا ارمید محو

سلطان صد و ریابد معمول کرد مدت
 گذشت و حکمی صد و ریافت تا آنکه امر
 بمقامی رسید که بیم آن بود بخت فساد
 برپا شود و خون جمعی ریخته گردد ^{حفظ} لا بد
 لعباد الله معدودی بوالی عراق توجیه نمود
 اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه
 فرمائید بر مرآت قلب میر و روشن خواهد
 شد که آنچه واقع شده نظر مصلحت بوده و چاره
 خزان بر حسب ظاهر نه ذات مشاهاده ^{هد} سبب
 و گواهند که در هر بلد که معدودی از این ^{نفر}
 بوده نظر بجای بعضی از حکام نازرب و
 حبال مشتعل میشد و لکن این فانی بعد از

سلطان معروض نشد و هم چنین مدد و کفایت
 اظهار فرست متوکل علی الله در آن ارض سنا
 تا آنکه یکی از مامورین وارد عراق شد و بعد
 از ورود در صدر اذیت جمعی فقره افتاد هر
 باغی بعضی از علمای ایران متعرض این عبا
 بوده مع آنکه ابا خلاف دولت و ملت و
 مغایر اصول و ادب اهل مملکت از این عبا
 ظاهر نشد و این عبد علاوه بر آنکه مباح
 از افعال معتدین امری منافی رای جهان
 از رای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بپا
 وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار فرست
 تا در پیشگاه حضور معروض دارد و با آنچه حکم
 سلطانی

واضح گردد که این عبد جز صلاح و اصلاح با
 ناظر نبوده و اگر بعضی از الطاف الهیه که من
 استحقاق عنایت فرموده واضح و مکتوف
 نباشد این قدر معلوم میشود که عنایت
 واسع و رحمت سابقه این مظلوم را از طریق
 عقل محروم نفرموده؛ صورت کلی استیکه در
 معنی نصرت عرض شد اینست: **هو الله**
تعالی معلوم بوده که حق جلّ ذکره مقدر است
 از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصرت
 این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و ایجاد له
 نماید سلطان سلطان یفعل ما یشاء
 ملکوت انشا را از بر و بجز بید ملوک گذارشته

ورود عراق کل را از فساد و نزاع منع نموده
 و گواه این عبد عمل اوست چه که کل مطلعند
 شهادت میدهند که جمعی این خرب در آن
 اوقات در این اکثر از قتل بوده و مع ذلک
 از حد خود تجاوز ننموده و بنفوس متعرض نشده
 قریب پانزده سینه میشود که کل ناظر الی الله
 و متوکل علیه ماکند و آنچه بر ایشان وارد
 شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد
 از ورود این عبد باین بلاد که موسوم باد ^{دوره} است
 بعضی از این طائفه از معنی حضرت سؤال ^{نموده}
 اجوبه شوق در جواب اجمال بگردان اجوبه
 در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور

واضح

بود پر حضرت الیوم اعراض بر احدی و محبا^{له}
 نالغی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب^{الست}
 که مدائن قلوب که در تصرف عبودیت نفس
 هوئی است بسیف بیان و حکمت و بیان
 مفتوح شود لذا هر نفسی که اراده حضرت^{له}
 باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب
 خود را تصرف نماید و ذکر ما سوی الله
 محفوظ دارد و بعد بدان قلوب توجه کند
 اینست مقصود از حضرت ابدان^{حق} محبوس
 نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از رجال
 ارتکاب نموده اند ابدان^{حق} نبوده ان تقتلوا
 فی رصانه تخیرکم من ان تقتلوا الیوم نماید

وایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر
 مراتبهم آنکه هوالمقتدر المختار و انچه حق
 جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عبا
 اوست که کائنات ذکر و محبت ربانیه و خزان علم
 و حکمت الهیه اند لم یزل اراده سلطان^ل آنرا
 این بوده که قلوب عبا در از امتارات دنیا
 و مافیها ظاهر نماید تا قابل انوار تجلیات
 ملک اسماء و صفات شوند پس باید در
 مدینه قلب میکانه راه نیابد تا دوست
 بیکانه بمقرر خود اید یعنی تجلی اسماء و صفات^{لش}
 من ذات تعالی چه که آن سلطان بیهثال
 لا ذال مقدس از صعود و نزول بوده و^ل

در مقرر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر
 و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علو و
 دنو بوده مستقر و لا یعلم ذلك الا هو و من عنده
 علم الكتاب لا اله الا هو العزيز الوهاب انتقوا
 ولكن حسن اعمال منوط بانکه ذات شایسته
 بنفسه بنظر عدل و عنایت در آن نظر نماید
 و بعضی بعضی من دون بینه و برهان کفایت
 نفرمایند نسئل الله بان یؤید السلطان
 علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد الخا^{لین}
 و بعد ازین عبد را باستان و نول احضار فرمود
 با جمعی از فقراء وارد آن مدینه شدیم و بعد
 از ورود ابتدا با احدی ملاقات نشدیم که

احبای الهی ایشان در مابین عباد ظاهر شوند
 که جمیع را با فعال خود و ضوان ذی الجلاله
 نمایند قسم با شتاب فوق تقدیر که آمد و ستا^ن
 حق ناظر بر اصرار اموال فانیه او نبوده و سخا^{هند}
 بود حق لا زال حاضر بقلوب عباد خود بوده و
 اینهم نظر بعنایت کبریاست که شاید نفوس
 فانیه از شئونات قرآنی طاهر و مقدس
 شوند و بمقامات باقیه وارد گردند و
 ان سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی
 از کل بوده نه از حب حکمت نفعی با و در حق
 و نه از بغضشان ضرری وارد کل از امکانه قرآ^{نی}
 ظاهر و با و راجع خواهند شد و حق فرزند او خدا^{وند}
 (در عمر)

فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و صغیراً^{ید}
 تعالی فضله الّٰهی سبق الممکات و رحمته
 الّٰتی سبقت العالمین این بسی واضح است که
 صواب یا خطا علی زعم القوم این طایفه امری
 که بان معروفند از احق دانسته و اخذ کرده^{اند}
 لذا الزما عندهم ابتغاء لما عند الله کدیشه^{اند}
 و همین کدشتن از جان در سبیل محبت رحمن
 کواهدیت صادق و شاهدیت ناطق علو
 مناهم بدعون ایام شاهد شده که غاقل
 من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر
 گفته شود این قوم مجنونند این بسی عبید^{است}
 چه که مختصر بیک نفس و در نفس نبوده بلکه

مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه بر^ن
 هر کس مبرهن کرد که این عیب خیال فسادند^{شته}
 و ادب با اهل فساد معاشر نبوده و فالذی
 انطق لسان کل شیء مثلاً، نفه نظر عریضاً
 بعضی مراتب توجه بجهتی صعب بوده و لکن
 لحفظ نفوس این امور واقع شده اند در تعلیم
 ما فی نفسی و الله علی ما اقول شهید ملک
 عادل ظل الله است در ارض باید که در ستا
 عدلش ما وی گیرند و در ظل فضلش بیامانند
 این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص
 بعضی و در بعضی شود چه که ظل اذدی ظل
 خاک است و جل ذکره خود را رب العالمین
 فرموده

فتوای جهاد فرمودند و از وطن معروف بنصرت
 دین با علم مبین توحید نمودند مع ذلک بسطرت
 سیرا و خیر کثیر کن شدند و مراجعت فرمودند
 بآل بیت کشف الغطاء و ظهور ما ستر عن الانصبا
 و این طائفه بیست و سه نفر و از است که در
 ایام و لیالی بسطوت غضب خاقانی معذب و
 از هبوب عواصف فخر سلطانی هر یک دیدار
 افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر و مادر^{اند}
 و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار
 از امتهات که از بیم و خوف عزت اند که بر اطفال
 مقتول خود توحه نمایند نداشته اند و بی از
 عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند

جمعی کثیر از هر قبیله از کوثر معارف الهی مست
 شد ^{مست} عجب قدر داد رده دوست بخان و دلش تا
 اگر این نفوس که لله از ما سونه گذشته اند و
 جان و مال در بسپارش ایثار نموده اند تکذیب
 شوند مکذبات محبت و برهان صدق قول بزرگان
 علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت میشود
 مرحوم حاجی سید محمد علی الله مقامه و
 غمسه فی حجة بحر رحمته و غفرانه با آنکه از علم
 علما و عصر بودند و اتقی و از هدا هلا زما
 خود و جلالت قدرشان بمرتبه بوده که
 السن بریه کل بذكر و ثنائیش با طوق و برهد
 و در عیش موفن در غزای باروس با آنکه خود
 فتوای

زمانه از نسبت مجرمان حرم و قاصدان
 کعبه عرفان مگردد بموده اند ای کاش را
 جهان از ای پادشاهی بران فراموشی که
 این عبد با ان علما مجتمع می شد و در حضور
 حضرت پادشاهی اتیان محبت و برهان می نمود
 این عبد حاضر از حق امل که چنین مجلسی فراموش
 اند تا حقیقت امر در ساحت حضرت شهریار
 واضح و واضح گردد و بعد از آن مرید و انا حاضر
 تلقا، مبرر سلطنتک تا حکم لی او علی حد و
 رحمن در فرقان که محبت باقیه است ما این
 ملاکوان میفرماید فَمَتَّوْا الْوَتَّ أَنْ نَكْتُمَ
 صا قین تمنا می موت را برهان صدق و

و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهد شد^{اند}
 ما من ارض الا وقد صبغت من دمائهم و ما
 من هوا الا وقد ارتفعت اليه فراتهم و در
 این مسکن معدودات من غیر تعطیل از سحاب
 قضا سهام ملائک را رین و مع جمیع این قضا یا
 و ملائک نارحب الهی در قلوبشان نشان مشتعل
 اگر کل را قطعه قطعه نمایند از حب محبوب عالمیان
 نکند رفت بلکه بخان مشتاق و املند آنچه را در
 سبیل الهی وارد شود ای سلطان نشانات رحمت
 در حق این عباد را انقلاب فرموده و بشرط احد
 کشید کواه عاشق صادق در استین باشد
 و لکن بعضی از علمای ایران قلب انور و ملیک
 دفاترا

ما ارادوا و يفعلون ما يريدون هر دعوی را
 برهان نماید محض قول و اسباب زهد^ه باشد
 نبوده ترجمه چند فقره از فقرات صحیفه^{مکتوبه}
 فاطمیه صلوات الله علیها که مناسب^{مست} انقیاد
 لبان پارسای عرض میشود تا بعضی از امور
 مسوره در پیشگاه حضور مکتوف شود و
 مخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که
 بکلمات مکتونه الیوم معروفست قومی هستند
 که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن
 مطیع نفس و هوای سفیر نماید ای پیرو فایان
 چرا در ظاهر دعوی شبنانی کنید و در باطن
 ذنب اغنام من شده اید مثل شما مثل

و بر مرآت ضمیر مکتوم نیز معلوم است که ابو
 کدام خربند که از جان در سبیل ^{لش} عبودیت
 گذشته اند و اگر کتب استدلالیه این قوم
 اثبات ما هم علیه مدعیان مسفوه فی سبیل
 تعالی مرقوم میشد هرینه کتب لا تحصى ^{من}
 بر تیه ظاهر و مشهور بود حال چگونه این قوم
 که قول و فعلشان مطابقست میتوان انگا
 نمود و نفومی را که از ملکوت اعتبار دارد در سبیل
 مختار نکلانشته و نمیکردند مقصد بق نمود
 بعضی از علماء ایران که این بنده را تکفیر نموده ^{اند}
 ابداملاوقات نموده اند و این عبد را ^{اند} اندک
 و از مقصود مطلع نشده اند و مع ذلک قوال
 ما ارادوا

راحت بغیر مشغول دید و چون فرق روخانه
 بمقرع نورانی رجوع نمود و در مکه من قرب
 نزد جنود قدس اطهار ندا شتم و محبت ترا
 نپسندیدم و هم چنین میفرماید ای مدعی
 دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من
 بر تو مرد نمود و تو از فراش عقلت خفته افت
 و بحال تو گریست و باز گشت - انتهى لذا
 در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول آمد
 اکتفا رود و در فرقان که فاروق بین حق و
 باطل است میفرماید یا ایها الذین آمنوا
 ان جاکم فاسق بنیا فتنبوا ان تصیبوا قوما
 یجهالون فتصیبوا علی ما فعلتم ناد مبین

ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درونی و
 روشن است و در باطن بسیار ضلالت و هلاکت
 کاروانهای مدینه و دیار منست و همچنین
 میفرماید ای بظاهر اراسه و بیاطن کاسته
 مثالی که مثل اب تلخ صافی است که کمال لطافت
 و صفا ازان در ظاهر مشاهده شود و چون بدست
 صراف ذائقه احدیه افتد قطره ازان واقبول
 نفرماید تحلی افتاب در قراب و مرآت هر دو
 موجود و لکن از فرق دان تا ارض فرق دان بلکه
 فرق بی منتفی در میان و همچنین میفرماید
 ای سپردنیا بسا سحر کاهان تجلی عنایت من
 از مشرق که مکان امکان تواند و قرار بست
 دالمت

کردد و این خیر محض است که عرض شد و گفت
 یا الله شهید! سبحانک اللهم یا الهی شهید
 بان قلب السلطان بین اصبعی قد ذک و
 توبید قلبه یا الهی الی سطر الرحمة و الاحسان
 و ائت انت المتعالی المقند و اللسان لا اله الا
 انت الغریز المستعان در شرط علما منقرا
 و اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه و
 حافظا لدینه مخالفا هواه مطيعا لأمر
 مولاه فللعوام ان یقلدوه الی آخره و اگر
 ناپادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر
 الهام رحمن جاری شده ناظر شوند ملاحظه
 صیغه نمایند که متصفین باین صفات و از

و دو حدیث مشریف وارد لا یصدقوا الثمائم
 بر بعضی از علما امر مشتبه شده و این عبد
 مذکور اند و آن نفوس که ملاقات نموده اند
 شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم ^{الله}
 فی الکتاب نکلم نموده و باین امیه مبارکه ذاکر
 هک تنعمون منا ^{قوله تعالی} الا ان امنا بالله و ما انزل
 الینا و ما انزل من قبل ای پادشاه زمان
 چشمهای این اوارگان بشتر رحمت رحمتی
 و ناظر و البته این بلا یا رحمت کبری از پی
 و این شد اند عظمی را رخا، عظیم از عقب و
 لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه
 در امور توحیه فرماید که سبب رخای قلوب
 گردد

در روایت مذکوره اقل از کبری تا حمید لدا هم
 نفسیکه مدعی علم است قولش مسموع نبوده و
 نیست و هم چنین در ذکر فقههای اخرا الزمان
 میفرماید فقهائ ذلک الزمان شرفهائ
 تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنه و المایم
 تعود و اکراین و ایا تو انفسی تکذیب غامد
 اثبات ان بر این عبد است چون مقصود
 اختصار است لذا تفصیل رواة عرض نشد
 علما نیکه فی الحقیقه از کاسر بقطاع اشامید^{اند}
 ابد است عرض این عبد نشد^{شد} اند چنانچه مرحوم
 مرتضی اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظل قبا
 عنایتیه در ایام توقفه در عراق اظهار محبت
 میفرمود

بلکه حدود الهیه سبب و علت حفظ بریه
 بوده و خواهد بود بقوله تعالی و لکم فی القصص
 حیات یا اولی الالباب از عدل حضرت سلطانی
 عبید است که بحضای نفس جمعی از نفوس موثر
 سیاط غضب شوند حق جل ذکره میفرماید
 لا تزدوا زرة و زداخری و این بی معلوم که
 در هر طایفه عالم و جاهل عاقل و غافل فاسق
 و متقی بوده و خواهد بود و ارتکاب امور
 شنیعه از عاقل عبید است چه که عاقل یا طایف
 دنیا است و یا فارقان اگر تارک است البته
 بعیر حق توجه ننماید و از این گذشته خست^{الله}
 او را از ارتکاب افعال منتهیه مذمومه منع

بقتل و قاراج مشغول شوند چنانچه در تبریز
 و غیره بعضی از فرخند و زخارف کثیره اخذ
 نمودند و ابتدا در پیشگاه حضور سلطان ^{چین}
 نشسته کل این امور نظر بان واقع شده که این ^{فقرا}
 بی معین یافته اند از امور خطیره گذشته اند
 و باین فقره پرداخته اند طوائف متعدده و ملل
 مختلفه در ظل سلطان مستر میگردانند
 این قوم با باشند ملکه بادی علوهت و مسو قسط
 ملازمان سلطانی نشانی مشاهده نمود که
 در قدیران با باشند که جمیع احرار و سائیه سلطان
 در آیند و نمایان کل بعد حکم را بند احرار
 حدود الله محض عدل است و کل بان راجعی
 ملکه

النعمة التي نزلت من السماء كرمك وسحاب رحمتك
 لينقطع غمنا عنده ويتوجه إلى شطر الطافك أي
 ربنا يئس على بضرة المظلومين من عبادة ولاء
 كلمتك بين خلقك ثم انصرفوا بجنود الغيب و
 الشهادة ليسخر المدائن باسمك ويحكم على من على
 الأرض كلها بقدرتك وسلطانك يا من يملك
 ملكوت الأيمان وأنت الخاكم في المسد و
 المعاد لا اله الا انت المقنن والعزير الحكيم *
 سبحان موداد رب بيتكاه حصور سلطان في مشبه
 عموده امدك اكرز نفسي لزاميطا لفته عمل قبيح
 صنادير شودان والزمه باين عباد ميشم
 فوائده الذي لا اله الا هو ابر عبد اركاب

نماید و اگر طالب دنیا است اموریکه مسبب علیه
 اعراض عباد و وحشت من فی السیاده شود
 البته ارتکاب نماید بلکه باعمالیکه مسبب
 فاسد است عامل شود پس مبرهن شد که اعمال
 مردوده از انفس جاهله بوده و خواهد بود
 نسئل الله بان يحفظ عبادہ عن التَّوَحُّجِ اَنْ
 غیره و یقرهم الیه انه علی کل شیء قدير
 سبحانک اللهم یا الهی سمع حیننی و قری حای
 و صرّی و ابتلا فی و تعلم ما فی نفسی ان کما
 ندائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب
 بریتیک الی افق سماء عرفک و قلب السلطان
 الی عین عرش اسمک الرحمن ثم ارزقه یا الهی
 النعمه

نخواهد بود انبیا که نشانی بحراحدیه و محابطه
 وحی الهیه اند محل اعراض و اعتراض فاسد واقع
 قاجار رسد باین عباد چنانچه میفرمایند و همت
 کلامه برسوگم لیاخذوه و جهاد لوا بالباطل
 لیدحضوا بالحق و هم چنین میفرمایند ما یثاب
 من رسول الا کأنوا به یستزنون در ظهور خاتم
 انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فراه
 ملاحظه فرمایند که بعد از اشرق شمس حقیقت
 از افق مجازیه مقدار ظلم از اهل ضلال بران
 مظهر عز ذی الحلال وارد شده بشانی عباد
 غافل بودند که ادیتا مختصرت و از اعظم اعمال
 و سبب وصول بحق متعال میدانسته اند چه که

مکاره را جایز ندانسته تا چه رسد با آنچه صریحاً
در کتاب الهی فی انزال شده حق ناس را از شرب
خمر فی فرموده و حرمت آن در کتاب الهی نازل و
ثبت شده و علای عصر کثر الله امثالهم طراً
ناس را از این عمل شیع غای نموده اند مع ذلك
بعضی مرتکبید حال جزای این عمل بنفوس ^{غای} در کتاب
و ان مظاهر عز تقدس مقدس و مبرر بشهد
بتقدس ایم کل الوجود من الغیب والشهود
ملی این عنایا حق را بفعل ناشیاء و حکم فایز
میدانند لا مفر ولا مهرب لاحد الا الى الله
ولا غاصم ولا ملجأ الا الیه و در هیچ عصری
اعتراض ناس از عالم و حاصل موقوف نبوده و
نخواهد

فی السماء فتاتیم بآیه ولوماء الله لجمعهم علی
 الهدی فلا تكون من الخاهلین ثانیة از مصنفون
 ابن دواویه مناد که قلوب معترین در احراق است
 و امثال ابن امود و آورده محققه از نظر محو شد
 و ابتدا تفکر ننموده و نمینماید که سبب اعراض
 عباد در ظهور مطالع انوار الهیه چه بوده و
 هم چنین قبل از عظام انبیا در عیسی بن مریم
 ملاحظه فرماید بعد از ظهور ان مظهر حقین
 جمیع علما ان منادج ایمان را بکفر و طغیان نسبت
 داده اند تا با اکثره باخاره حثان که اعظم علما
 ان عصر بود و هم چنین فیما که اقصى القضا
 بود بر حضرت وارد آوردند و آنچه را که قلم از در

علماى آن عصر در سنین اولیه از پیود و رضا
 ازان شمس افق اعلی اعراض نمودند و با عرض آن
 نفوس جمیع از وضع و شریف بر اطفال نورانی
 نیز افق معانی گریستند اسامی کل در کتب مذکور است
 از جمله وهب بن راهب و کعب بن اشرف و
 عبد الله بن و امثال ان نفوس تا آنکه امر بمقتضا
 رسید که در سفار دم اطهر آنحضرت مجلس شود
 و ترتیب دادند چنانچه حق جل و اعلی خبر فرموده و آن
 میکره بالذین کفر و الیبتولک او یقتولک اد
 میخرجه و میکرون و میکر الله و الله خیر لنا کرمین
 و هم چنین میفرماید و آن گان کبر علیک اعراض
 فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض و اسما
 فالسما

يَا إِلَهِي اسئلك باسمك الذي به سخرت من في
 السموات والأرض بأن تحفظ سلاح امرئ نجس
 قد رقت والطافك لنا لا تمر عليه أرياح لا
 من شطر الذين غفلوا من اسمك المختار
 ثم زدني نوراً بهصر حكمتك ألك أنت المقدر
 على من في أرضك ومثلها ألك أي رب اسئلك
 بالكلمة العليا التي بها أفرع من في الأرض و
 السماء ألا من تمتك بالعروق الوثقى بأن لا
 تدعى بين خلقك فأرفعني إليك وأدخلني
 في ظلال رحمتك وأشريني من دلال غمر عتباتك
 لا مسكن في جنات محبوك وقباب الطافك ألك
 أنت المقدر على ما نشاء وألك أنت المقيم ^{القيوم}

نخل وعاجر است ضاقت عليه الأرض يومئذ
 إلى أن رفعه الله إلى السماء وأكر نصيب الدنيا
 عرض شود بيم ان است که کسالت عارض کرده
 مالیت اذنت لی یا سلطان لنرسل الی حقک
 ما تقر به العیون وطمئن به النفوس و یوقن
 کل مضطرب بان عنده علم الکتاب لولا اعراض
 الجملات واعراض العلماء لقلت مقالا نرجح
 به القلوب ونطیر الی الهوات الذی یسمع من هزیر
 ادیاحه انه لا اله الا هو ولكن الان لعدو
 اقتضاء الزمان منع اللسان عن البیان
 وختم افاء الثبیان الی ان یفتح الله بقدرة
 انه لهو المقتد والقدير سبحانک اللهم
 یا اخی

اوصلتم منا حرمه الله قال نحن اول من اتبع
 اوامر الله ونحن اصل الامر ومبدئه واول كل
 خير ومنتهى نفعنا نفع اية القدر وذكره بين الامم
 قيل اترككم القرآن قال فينا انزل الله الرحمن
 ونحن نسألكم السبحان بين الاكوان ونحن الشوا
 التي انشعبت من البحر الا عظم الذي احبى الله
 به الارض بعد موتها ومنا افشرت اياته
 وظهرت بيئاته وبرزت اقاربه وعندنا
 معانيه واسراره . قيل لا تترك حرم ملتزم قائل
 لحب الله وانقطاعنا عما سواه . انما ذكرنا
 عبارة عليه السلام بل اظهرنا رشحاً من بحر
 الحيوان الذي كان مودعاً في كلماته ليحيى

يا سلطان قد خبت مصابيح الأنصاف : و
 اشتعلت نار الاعتساف في كل الأطراف الى ان
 جعلوا اهلي اسارى ليس هذا اول حرمة منك
 في سبيل الله ينبغي لكل بفسران ينظرون
 ما ورد على الرسل الى ان جعلهم القوم ما
 وادخلوهم في دمشق الفيحاء وكان بينهم سيد
 الشاهدين وسند المقرين وكعبة المشا^{قين}
 روح ما سونه فذاه قيل لهم وافتم الخوا^{رج}
 قال لا والله نحن عباد امتنا بالله واياة وينا
 افتر ثغر الايمان ولاحت اية الرحمن . و
 مذكرنا سال السجاء . وما طحت الظلمة التي مات
 بين الارض والسماء . قيل حرمت ما احله الله
 او حلت

به اشرفت الأرض والسماء هل يبقى لأحد ما
 عنده من ثروته أو يغنيه عدا عن مالك ^{صيته} فأ
 لو ينظر أحد في الدين فاموا تحت الرضام
 وجاوروا الرغام هل يقدر أن يميز رسم
 حجام المالك عن حجام المملوك لا ومالك
 المملوك وهل يعرف الولاة من الرعاة وهل
 يميز أولى الثروة والغناء من الذي كان بلا
 حداً ووطاءً فإله قد رفع الفرق ^{الأمم}
 فضو الحق وقضى بالحق ابن العلماء والضلالة
 والأمراء ابن دقة انظارهم وحلة اصابعهم
 ورقة افكارهم وسلامة اذكابهم وابن
 خرائمهم المسوق وذخايرهم الشهودة

المصلون ويطلبوا بما ورد على أمنا الله من
 قوم سوء اخرين ونرى اليوم يعترض القوم
 على الذين ظلموا من قبل وهم يظلمون امثدا
 ظلموا ولا يعرفون . قاله اني ما اردت الفسا
 بل تطهير العباد عن كل ما منعه عن التقرب الى
 الله ما لك يوم التناد . كنت انا على مضجعي
 مررت على نفحات ربي الرحمن وايقظت من النوم
 يشهد من السكاك جبرية وملكوته
 واهل مدائن عزه . ونفسه الحى لا اخرج من
 السلايا في سبيله ولا عن الرزايا في حبه و
 رضائه قد جعل الله السلايا عادة لهذه
 التسكره الخضر . وذباله لمصباح الله
 من مرق

المكوز من كرمهم وقض البحر عند بسط الكفهم و
 مصمهم وابن من طال ذراعهم في العصيان
 ومال ذراعهم عن الرحمن ابن الذي كان يحبه
 اللذات ويحتفى ثما والشهوات ابن دقات
 الحجان وذوات الحجان ابن اعضانهم المماثلة
 واقنانهم المتطاولة وقصورهم العالمة و
 بسايتهم المروضة وابن دقة اديهم و
 نسيمها وخزيماتها ومزيناها ومها و
 ورقانها وحفيفاتها وابن محورهم
 المضرة وثورهم المبقعة فواهاهم قد
 هبطوا الحضيض وجاؤوا القضيض لا يجمع
 اليوم منهم ذكر ولا ذكر ولا يعرف منهم احد

وسرهم الموضونة وفرشهم البسوطه هيهات
 قد صار الكل نوراً . وجعلهم قضاء الله هباءً
 منثوراً . قد مثل ما كنوا . وقسست ما جمعوا .
 وسدد ما كتموا . اصبحوا لا ترى الا اماكنهم^{التي}
 وسقوفهم الخاوية . وحذوهم المنقر . و
 قسبهم البالية . ان البصير لا يشغلها الشان
 عن النظر الى الشان . والخبير لا تمسكه الاموان
 عن التوجه الى الغنى المتعال . اين من حكم علما
 ما طلعت الشمس عليها واسرفت واستطرف
 في الدنيا وما خلق فيها . اين صاحب الكتيبة
 السمرية . والراية الصفراء . اين من حكم في الزمان
 وامن من ظلم في الفجاء . وامن الذين ارتعد
 الكفور

ويجعلنا من الذين توجبوا اليه وانقطعوا عما
 سواه يا مملك قد رايت في سبيل الله ما لا
 رأيت عين ولا سمعت اذن قد انكرت المعارف
 وصانق على المجارف قد نصب ^{ممة} مخضاح السلا^{مة}
 واصفر مخضاح الراحة كم من البلاء يا نزلت
 منها سوف تنزل امشي مقبله الى الغرير ^{الها}
 ووداني تنساب الحجاب قد استهل مدحني
 الى ان بل مضجعي وليس حزني لنفسني تا لله
 دامو يشتااق الرماح في حب موله ونامرت
 على شجر الا وقد خاطبه فوادى باليت قطعت
 لا سمي واصلب عليك حيدى في سبيل ^ل
 بل عبادى الناس في سكرتهم يعمهون ولا يرون

ولا رمز ايمانى القوم وهم يشهدون انكروا
 وهم يعلمون لم ادق اى واحد يهيمون اما دون
 مذهبون ولا يرجعون الى مقاييرهم ونحو
 يهبطون ويصعدون لم يان للدين منها
 ان تحشع قلوبهم لذكر الله طوبى لمن قال الحق
 بلو يارب ان وعان ويفتضح عما كان ههنا
 لا يحصد الاما ذرع ولا يؤخذ الاما وضع
 الا بفضل الله وكرمه هل حلت الارض بالذ
 لا تمنعه سجات الحلال عن الصعود الى ملكوت
 ربه العزيز المتعال وهل لنا من العمل ما
 يرسل به العسل ويقربنا الى مالك العلى
 فسئل الله ان يعاملنا بفضلته لا بعبدته
 ويعملنا

ومواسي وجوش الغراء لا اخرج واصبر كما صبر اولو
 الخمر ذو العزة يحول الله ما لك القدم
 وخالق الام واشكر الله في كل الاحوال وفي
 من كرمه تعالى بهذا الحبر عتق الرقاب من
 السلاسل والاعلال ويجعل الوجوه خالصة
 لوجه العزيز الوهاب اذ يحجب لمن دعا
 وقرب لمن ناجاه ونسئله بان يجعل هذا
 السلاسل الادمى وعاهيكل وليامه ويحفظهم
 من سيوف مشاحدة وقضب نافذة لم يزل
 بالسلاسل امرف نوره وسناد كره هذ بهننه
 قد خلت في القرون الخالية والاعصار المنا^{صية}
 فسوف يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا

دفعوا هؤلاء من موضعا الطهر كما تم اخذوا امر الله
 مزوا وهووا ولعبا ومحسبون انهم محسنون وفي
 حصن الايمان هم محسنون ليس الامر كما يظنون
 عذابهم ما يذكرون سوف ننتقل من هذا
 المنفى الاقصى الى مصر عكا ومما يقولون انها
 ارض بطن الدنيا وفيها صورة واردها
 هؤلاء وانفسها ما كانتها دار حكومة الصدق
 لا يسمع من ارجائها الا صوت ترجيعه واداء
 ان يحبسوا العبد فيها وبسدا على وجوها
 ابواب الرخا وبسدا عن اعراض الحياه الدنيا
 فيما عبر من ايامنا فانه لو يهلكني اللخب و
 يهلكني الشغب ويجعل فراشي من الصخر الصماء

ومما سبق

عن الغلام . وأما الآن فمحبوني فحجاب الظلام الذي
 سيجوه بأيدي الظنون والأوهام . سوف تسق
 السيد البصائر . حجاب هذه الليلة الدائمة .
 يومئذ يقول العباد لما قالته اللواتي من
 قبل ليظهر في العجايات ما بدا في البدايات
 ابريدون الأقامة ورجلهم في الركاب وهل
 يعرفون لذهابهم من إياب لا ورب الأديان إلا
 في المئاب . يومئذ يقوم الناس من الأحداث
 ويستلون عن التراث طويلاً لا تسومه
 الأفتال . وذلك اليوم الذي فيه تم الحجاب .
 ويحضر الكل للسؤال في محضر الله المتعان .
 شديد النكاح . سئل الله ان يعتد من قلوب

عشر جوادهم وطوى هجادهم وكلت اسياخهم
 وذلت اقدامهم لم ادر الى متى يكون مطية
 الهوى وبهميمون في هيام الغضلة والغوى
 انتبهي عزة من عزك وذلة من ذل ام يبقى من
 انكأ على الوسادة العليا وبلغ في العزة الى
 الغاية القصوى لا ودق الرحمن كل من عليها
 فان ويبقى وجه رب الغزير الشان اذ ربح
 ما اصابها منهم الردى واي فود ما عثره يد
 القضاء واي حصن منع عنه رسول الموت اذ
 اتى واي سرير ما كسر واي سدير ما قفز
 لو علم الناس ما واد الحشام من ربح ورحمة لهم
 العزير العلام السبد والسلام واسترضوا
 عن الغلام

ما لذى بقاى وما نفعنى حيوتى ولا يحق
 على اهل البصر والتأخرين الى المنظر الاكبر
 فى اكثر ايامى كنت كعبداً بالسر تحت سيف على
 بشعة واحدة ولم يد رفق ينزل عليه انزال
 فى الحين او بعد حين وفي كل ذلك فسكراً
 رب العالمين وعنده فى كل الاحوال انه على
 كل شئ شهيد فسئل الله ان يبسط ظله
 ليسرع اليه الموحدون ويأوى فيه المحضون
 ويرزق العباد من موضع عنايته دهرًا ومن
 افق الطامه دهرًا ويؤثقه فيما يحب ويخلى
 ويوقفه على ما يقربه الى مطلع ادم انه الحق
 لئلا يغتر الطرف عما يرى من الاحجاف و

بعض العلماء من الضعيفه والمغضاه ليطروا
 الأشياء بعين لا يعينها الأعصاب ويصعد
 الى مقام لا تقلهم الدنيا وراسمها عن النظر
 الى الأفق الأعلى ولا يشغلهم الغاش وأسيا
 الفرائض عن اليوم الذي فيه يجعل الجبال كالقمر
 ولواتهم يفرحون بما ورد عليا من السلا وسو
 يأتي يوم فيه ينوحون ويكونون فوق الخضر
 فينام عليه من العزة والغنا والثروة و
 العلة والراحة والرخاء وما انافيه من
 الشدة والسلا لا خسر من انافيه اليوم
 وإلا أن لا تبدل ذرة من هذه السلا بما خلو
 وملكوها لأنشاء لولا السلا ياتي بسبيل الله
 مالد

ان تاخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل يد
 من الله ويعود اليه انه لسد الخلق ورجع العالمين
 واذجبله قد صنعتهم من الفساد والحدال في الصحيح
 والا لواح وما اريد بذلك الا علوكم وسموكم
 يشهد بذلك السماء وانجمها والشمس وقمرها
 والاشجار واوراقها والنجار وامواهلها والا
 وكنوزها نسئل الله ان يمدا ولياكم وقوتكم
 على ما ينبغي لهم في هذا المقام المبارك العزيز
 البديع ونسئله ان يوفق من في حوزة على العمل
 بما امروا به من القام الاعلى واذجبله امين
 دانشر اينكم عليا ست هم دارك دارك
 يكشا خشار ليس الخمر من حيث الوطن ملين

بنظر الی الرعیه بعین الالطاف و یحفظهم
 من الاعتساف و نسئله تعالی بان یجعلک
 ناصراً لمرء و ناظراً الی عدله لتکرم علی العباد
 کما یتکرم علی ذوو قرابتک و یقننا و لهم منا تخیار
 لنفسک انّه لهُو المقتدر المتعالی الیه من العتو
 و چون مناسبت حاصل شد لهذا موافق
 چنین دیده شد که بعضی از تعالیم بها، الله
 که در وظائف و لواحق مندرج است در این مقام
 نیز مختصراً مندرج گردد تا اصل مناسبت و در
 و مبادی و بدایان واضح و عیان شود و این
 عبارات از وظائف متعدده نقل شد از جمله
 غاشر و الاذیان بالروح و الریحان ایاکم
 انما خذکم

یکشجرید و قطره‌ای یک بحر از جمله دین الله و
 مذهب الله محمد اتحاد و اتفاق اصل عالم از سماء
 مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده از
 علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علت
 کبریا از برای ظهور و افشای غیر اتحاد دین الهی
 و شریعه ربانی بوده و نمود عالم و تربیت ام و
 الهیان و ولایت من فی البلاد از اصول حکما
 الهی است سبب اعظم از برای این عطیه کبر
 کاس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید
 و نعمت سرمدیه مبذول دارد رؤسای این
 مخصوص نظام عدل الهی در حیانت اینمقام
 و علو و حفظ آن حمید بلیغ باید مبذول دارد

العنا له وازحله ان الذي بقي ابنه اوتينا
 من الابناء كانه وب احد ابنا في عليه هاء
 الله وعنايته ورحمة التي سبقت العالمين
 ازحله يا اهل بها شامش ارق محبت و مطا
 عنايت الهى بوده و مستيد شاز است و عن
 احدى ميلا لا شيد و چشم را از انچه لا بقى شيد
 حفظ نمايد انچه را دادا نيد بنمايد اگر مقبول
 افتاد مقصود حاصل والا نقر من باطل فرد
 بغيره مقبلين الى الله المهيمن القيوم سبب
 حزن نشويد تا چه رسد بنزاع و فساد اميد
 هست در ظل سدرة عنايت الهية قريبيت
 شويد و بما اراد الله عامل كرديد هم در ولا
 يكشوريد

ملکوت رحمن اشراق نموده اگر مبتنی مشاهده
 میشد و یا فاعلی خود را محال شئ مانت و معتزلات
 عباد نمی بودم انقیاد از این عبارات سرشته
 اساس و افکار و خط حرکت و سلوک و نوا
 این طائفه بدست می آید و اگر از روایات و
 حکایات که در افواه ناس است اطلاع بحقیقت این
 قضیه خواهیم از کثرت اختلافات و تبااین حقیقت
 بکلی پوشیده و پنهان گردد لهذا بهتر این است
 که اساس و مقاصد این طائفه را از مضامین
 تعالیم و صفات و لوازم استنباط نمود ^{خدا} مشاهده
 و دلالت و خصوصاً اعظم از این نه چیه که این
 اساس است و فصل خطاب بکفتار و درفت

و همچنین آنچه لازم است تخصیص را حواله رعیت
 و اطلاع بر اعمال و امور هر جزئی از ارباب از مظاهر
 قدرت الهی یعنی ملوک و رؤسا میطلبیم که همت
 نمایند تا اختلاف از میان برخیزد و افاق
 بنور اتفاق منور شود تا مدی کل با ضیاء از قلم که
 جاری شده تمسک نمایند و عمل کنند حق ^{هد} نشاء
 و ذرات کائنات کو اوه که آنچه سبب علو و ^{سوق}
 و قربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر
 نمودیم از حق میطلبیم عباد را قایم نمایند آنچه
 این مظلوم از کل طلب مینماید عدل و انصاف
 با صفا اکتفا ننمایند در آنچه از این مظلوم ^{مظ}
 شده تفکر کنند قسم بافتاب بیان که از حق ^{سما}

ملکوت

و حصول فوائد ذاتیه تجسیم امور عموده اند
 و اگر چنانچه علمحضرت شریاری بنفس نفیس
 تفتیش امور فرمایند گمان چنانست که در بیگانه
 حضور بوضوح پیوندد که این فرقه مقصد ^{نیو}
 و مدخلی را مورد سیاست ندارند مدار حرکت
 و سکون و محور سبک و ملوک محصور بر بود
 روحانیه و مقصور بر حقایق و حدانیه است
 مدخلی با امور حکومت و تعلقی بدستگاه
 مملکت ندارد اناس کشف سجات و
 تحقیق اشارات تو بیت نفوس است و همت
 اخلاق تصفیه قلوب است و نورانیت ملوک ^{مع}
 اشراق و انچه سزاوار سده ملوکائی و نواز ^{ند}

افراد قیاس عموم نتوان نمود چه که اختلاف شن
 اذ خصائص دلوازم ظالم انسانست ^{بش} بلوی در بدل
 سنده هزار دود و سیت و هشتاد و پنج ^{یا} بیاء الله
 و جمیع اشخاص که همراه بودند از درنه بعضی عکا
 نقل نمودند و میرزا یحیی و انقلعه ما عوسا
 و در اینجا استقرار یافتند لکن در ایران بعد از ^{آن} چند
 بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند و در حسن
 تدبیر شریک و بر حقیقت و قوایات قدیم ^{بش} و حد
 مطلع و خبر محصور حضرت شمس یاد و عمر
 نمودند که آنچه تا بحال در حضورها بون از این
 طائفه نقل و روایت شده و ذکر و حکایت
 رفته یا مبالغه نموده و یا خود نظر بمقاصد ^{شخصیه}

احصا

و تشویق با تصانیف ضنایل و خصائل حمیده است
 قطعاً مدخلی با مورسیاسیه نداشته و قصد
 با تحریک سبب امثوب و فتنه است بنموده در این
 حکومت عادلانه بهانه نتواند و وسیله بدست
 ندارد مگر تعرض بضمائر و وجدان که از خصائل
 دل و جان است و این قضیه نیز تعرض بسیار
 شد و سعی بدینما در کشت چه خونها که ریخته
 شد و چه سرها که اوخته هزاران نفوس قتل
 و هزاران نساء و اطفال سرکشته و اسیر گشتند
 بنا ببنیاهما که ویران شد و چه بسا دخترا
 و دودمان بزرگان که بپیر و پادشاهان کشت
 جان حاصل نشد و فائدی بدست نیامد

دیهم جهان بنیت است که جمیع رعا یا ازهر
 فرقه و این در ظل ظلیل معدلت سلطانی
 مظہر بخشایش و در کمال مسایش و کامرانی باشند
 زیر سایہ الہی ملجأ عالمیان و ملاذاد میان است
 تخصیص بخیرین ندانسته علی الخصوص حقیقت حال
 و کنہ مقال این طائفہ مشہود و معلوم گردید
 جمیع اوراق و صحائفشان مکرات و مراتب است
 افتاده و در نزد حکومت محفوظ و موجود است
 اگر چنانچہ مطالعہ شود حقائق و بواطن واضح
 و لائحہ کرد و مضامین کل این اوراق منع افشا
 و حسن سلوک میان عباد و اطاعت و انقیاد
 صداقت و استمال و تعلق با اخلاق و حمد
 و شوق

و مساوات بین نوع انسانیت و از هر فرقه
 از اهل افاق نشانه نفاق ظاهر مقتضای
 حکومت عادلانه مجازات عاجله است و هر شخصی
 که مرتکب بدم و کوی سبقت برد مسحق الطاف
 جهان بینی و سزاوار عواطف جلیله شهریار است
 زمان زمان دیگر و عالم را اقتضا و حلوه دیگر
 تعرض بطریقه و این در هر ملکیتی بادی خسرا
 مبین است و توسل عامه الترقی معدلت و
 مساوات بین اقوام روی زمین احترام و حد
 از احراب سیاسی باید نمود و خوف و خطرات
 فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان متداخل
 در امور سیاسی و نمایش است و کردار و رفتار

این دود را در مانی و این زخم را مرهم اسفانی^{منیر}
 نشد از وظائف و صوالح حکومت ازاد کی
 و بعد آن واسود کی دل و جان است و در جمیع
 اعصار باعث ترقی درخبات و استیلا^ش است
 حیات است بمالک متمم^ش نه سازد این تقوی
 حاصل نمود و باین درخبات عالیة نفوذ و
 اقتدار و فائز نکشت مگر زمانیکه منازعه
 مذاهب را از میان برداشت و جمیع حوائق^{را}
 بمیزان واحد معامله نمود جمیع بکیوم و بکیر^{یک}
 و یک نوع و یک جنسند مصلحت ظاهر^ش است
 قائمه است و از اعظم اسباب جهانبانی و
 اکبر و مسائل اشاع نظام کشورستانی معتمد^ش
 و مساوی^ش

و معلومست خط حرکت این طائفه چون افتاد
 مشهور و مشهور و انچه باید و شاید از ردع
 و دفع و قلع و قمع و زجر و قتل و نفی و ضرب و
 تشدد و مقصدی بحصول نرسید در ممالک ^{نزد} بنا
 چون تشدید و تعذیب و در چنین مواضع
 عین تشویق و تحریص مشاهده نمودند و عدم
 اعتنا را افریقتر دیدند تا آنکه انکار ^{بشر} ابراهیم
 ساختند لهذا بکلی اعلان مساوات حقوق
 احزاب نمودند و از ادکی عموم طوائف ^{از} را
 شرق و غرب کردند این راه و فریاد و ضیاع
 اجماع از تحریک و اعوا و تشویق و اغراض
 سوسالست که از آشوب و فتنه خبری نیست

منافق است و اما ایشان لکن این طائفه در صریح
 خویش ثابتند و در مسلک و این را منح ^{من} متد
 و متمسکند و متشبث و متوسل به قسمیکه
 جان را یکان نشاء نمایند و بحسب مسلک ^{ایش} خود
 طالب رضای پروردگار محمد بلیغ دارند و
 سعی شدید جوهر طاعتند و صبورند ^{شد}
 و مسقت هستی خویش را در نمایند و ناله
 و این بر بنیاد نهانچه گویند فی الحقیقه را از
 در و نست واضح جویند و پیوند بدالات
 و همون پس باید نظر با اساس و رئیس نمود
 و شیئی خفیس را بهمانه نکود چون روش و
 تعالیم و مفاهیم مسائل و مخائف رئیس ^{مشهور}
 و معلومت

کبری داخل و قاهر و اقوام متوسعه در ظل حاکم
 حکومت عظمی میناکن و خادم بودند و وسعت مملکت
 روز بروز فزاید نموده اغلب قطعه آسیا در تحت
 حکومت عادل و جبار مابانی و اکثر فرق و مملکت
 در سلسله دعیت تا حداری بودند و چون
 قانون تعرض این سائر طوائف بمیان آمد
 و اصول مسئولیت افکار و وضع و اساس شد
 ممالک وسیعه سلطنت ایران متناقص نمود و
 قطعات کثیره و اقایم عظیمه از دست رفت
 تا آنکه باین درجه رسید که قطعات جسیه توران
 و اشود و کلدان از دست رفت و تطویل نمود
 حتی اکثر ممالک خراسان نیز بجهت تعرض

و از فساد اثری نه با وجود تضاع نفس و تر^ت
 و تکاثر این گروه از کثرت تضاع و ترغیب^{قل} تضاع
 این طائفه کلامی و منه‌های سکون و رکون^{قل} طایفه
 شعار خود ساخته در نهایت تسلیم و انقیاد
 رعیت صادق پادشاه هستند دیگر حکومت^ع
 وسیله مشروطه تعرض نماید و امانت جان و
 دامن و از این گذشته تعرض بوجدان و
 عقاید اقوام و تعذیب فرق مختلفه اما^نما
 اشاع کسور و خائن فوج ممالک دیگر و
 خارج فکر رعیت و مخالفان اسر قویم^{است} سلطنت
 حکومت جسمیه ایران زمانیکه تعرض بوجدان
 نداشت طوائف مختلفه در تحت لوا^ن سلطنت
 کبری

خفا و روجدان رعایا و برپایا باشد کل رعیت
 پادشاهی و در ظل حمایت تاجدار و هستند ^{کس}
 سمیع و مطیع اسوده و مسترجم و هر کس با غی و طاعنی
 مستحق سیاست است ^{علحضرت} همانانی علی الخصوص
 زمان بکل تغیر نموده و حقایق و اعیان تبدیل
 گشته اینگونه امور در جمیع ممالک مانع نموده
 و داعی اخطا و قدرتی است تزلزل نپذیرد که
 برادرگان حکومت شرقیه واقع فی الحقیقه ^{است}
 عظیم و خطب جیم این قوانین و اصول تعرضیه
 و دولتی که مقرر حکومتش در اقلانیتک بالستیک
 در اقصی قطعه شمالیه است بسبب مساوات
 بین رعایا مختلفه و توحید حقوق مدنیست

و عدلان و نقض حکام از حوزه حکومت ایران
 خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و
 عصیان خوانان ترکمان فی الحقیقه این قضیه
 بوده و الا در هیچ عهد و عصری از ایران منقطع
 نبودند با وجود و صوح مضرت چه لزوم سخن
 بیجا و کاست و اگر ترویج فتویٰ خواهیم نفسی از
 غل و تخیر و حدت بشیر خلاص نخواهد شد
 چه که در ایران گذشته از این طائفه خوانان
 مختلفه چون متشرعین و شیخیه و صوفیه
 و ضریقه و سائره موجود و هر یک تکفیر و
 تعسوق طائفه دیگر نمایند در این صورت
 چه لزوم که حکومت تعرض این وان و پاچه
 صفات

و کمال است که اعظم موهبت عالم انسانیت
 الا تعرض بطریق این دان و هدم بنیان و قطع
 نسل انسان نبوده در قرون وسطی که بدایتش تا
 سقوط امپراطوری رومان و پایانیش فتوح
 قسطنطنیه است بدست اسلام در میان
 اوروپ بسبب کثرت نفوذ رومان مذاهب
 تعصب نژاد و تعرض قریب و بعید شیوع
 یافت که در بحالی رسید که بنیان انسان ^{بکلی}
 در میان نهادن گذاشت و راحت و آسایش و پس
 و مرفوس و امیر و مأمور در پس پرده انعدام
 متوادی گشت جمیع احزاب شب و روز اسیر
 ثبوتش و اضطراب بود مد مدنت بکلی مختل

ملل مشهور در قطعات خمس عالم مملکات
 جسیم پیدا نموده جزیره صغیر اقلانتیک سما^{لی}
 کجا و قطعه جسیم هندوستان شرقی کجا ایما
 بحریتویه بین اقوام و اخاب توان استیلا یافت
 بادی بسبب توان غاده ازاد کی و حیدان و قو^{حید}
 معامله و مساوات بین ملل و اقوام فی الحقیقه
 قریب ربع معوره عالم را در تحت حکومت خو^ش
 گرفتند بواسطه مبادی ازادی و دوز بروز بر
 اقتدار و قوت و اشاع مملکت افزوده اند و اکثر
 اقوام روی زمین نام این دولت را بعدالت^ت
 نمایند عصبیت دینیّه و تدبیر حقیقی محک
 و امتحان نش ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل
 و کمالات

وهدان انسانی مقدس و محترم است و از آن
ان باعث اشاع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین
اصواری و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق
مکنونه عالم امکانست و دیگر آنکه مسئولیت
که از خصائص دل و جان است اگر در این جهان
واقع گردد و دیگر چه کفیری از برای بشر در روز
حشر اگر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضمائم
و افکار و حیاطه اخلاطه ممالک السلوك است
ملوك لهذا دو نفر در عالم وجود هم افکار در
جميع مراتب و عقائد موجودند نه الطرق الى الله
بعد انفس الخلائق از حقائق معانیست
ولكل جعلنا منسكا از دقائق قرآنی این همه

و ضبط و ربط ممالک همگی و اصول و اساس ^{دین}
 جمعیت بشریه معطل و از کار حکومت ^{طبیعی}
 متزلزل مگردند و اقتدار رؤساء دین و دنیا ^{بین}
 در جمیع اقطاع ممتد بود و چون این اختلافات
 و تعرضات و تعصبات از میان برداشتنند
 حقوق مساوات رعایا و حریت و عدل را با
 اعلان نمودند انوار عزت و اقتدار از افق
 مملکت طالع و لانغ گردید بقسمیکه ان ممالک
 جمیع مراتب ترقی نموده در حالتیکه اعم سلطنت
 اروپا امیر و ذلیل اصغر حکومت آسیا بود
 حال دول عظیمه آسیا مقاومت دول صغیره
 اروپا نتوانند این برابری شافی کافی است که
 و عدل

شد که بیشتر این توهمات از مسایس ارباب نفوذ
 بود که همیشه در پس پرده خیال تقسیم امور و
 توهم جمهور مشغول بودند و بجهت حصول متاع
 و حفظ مواقع خویش ذرات را در ایند خیا
 بمشاده کرات و گاه را گوه نمودار می نمودند اما
 این اوهام را اصل و اساسی و این گفتار را
 دلیل و قیاسی نبوده و عاقلانی مسکین را
 قدرت و توانی و تبعه فقیر را چه جرئت و
 اقتداری که خلل و فتوری بقوه قاهره وارد
 آرند و یا قوه جبریه سلطنت را مقاومت
 نمایند از آن نعمان قاطعاً در ایران آشوب
 و فتنه زایل و صوضاء و عوفاء ساکن است

عظیمه و اوقات عزیزه که بذل تعرض طرقتا^ن
 میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجه حاصله اگر
 چنانچه در تشدید بنیان پادشاهی و تأیید
 سر ریجانبانی و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء
 دعا یا شهریاری صرف شده بود تا حال کثرت
 سلطانی معور و کثرت ذادها الی از فیض عدالت
 ظلّ اللمی معنور و بارقه سلطنت ایران چون
 صبح صادق در افق کیهان مشهور و مشهور
 بود بادی این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص
 مداومت نمودند و بر مسائل مطلب دوم ذات
 هائون بنفس نفیس شخص سر میگویند فرمودند
 از قرار منقول در پیشگاه حضور واقع و مشهور
 شد

و عقاب شود بحسب روایت در نزد کل مسلم
در جمیع محامد و مداخل بود مذ و اعمال و افعال
بمنزله موا عظ و نصائح بامیر محمد حسین امام جمعه
اصغیان معامله داشتند و چون بحساب سید
مبلغ هجده هزار تومان طلبشان معلوم شد
قطع معامله نمودند و این مبلغ را مربوط بسید
مهرور خواستند بر امام جمعه از قضیه کمر
آمد تا بدین جنس و عدوان رسیدن
خویش را محقوق یافت و جز دادن چاره نداشت
فریاد و فغان برداشت که این دو برادر را چه
هستند و مستحق عقوبت شدید پادشاه
بعثت جمعی بخانه حضرات ریخته جمیع اموال

هر چند بندرت بعضی از علماء رسمی نظر علی
 شخصی و غرضی عوام را تحریک و هائی هو
 بلند نمایند ولیک دو نفر از این طائفه را
 با صراحت و انذار از بیت کنند چنانچه در صفها
 ده دوازده سال پیش واقع شد که بفراد
 از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین
 از اهالی اصفهان بودند و در دیانت و امانت
 و نجابت مشهوران اقطار از اهل ثروت و
 مشغول تجارت و با جمیع خلق با کمال لغت
 و حسن معاشرت رفتار می نمودند از این دو
 برادر محب ظاهر کسی ترک اولی ندید تا
 چه رسید باحوال و الحواری که موجب عذا
 و عقاب

حاضرین اصرار نمودند که همین قدر بگویند که
 ما از این طائفه نیستیم کفایت و وسیله
 نجات و حمایت ابد قبول نمودند بلکه ^{منطق}
 فصیح و بیانی بلیغ اثبات و اقرار نمودند که
 حدت و شدت اعدام جمعه بغلیان امداد
 کفایت بقتل و اعدام نمودند بعد از کشتن
 بر حیدرستان اهل آنی چند وارد آوردند که در ^{کشت}
 سزاوارند و تفصیلش خارج از ذریع کفایت
 فی الحقیقه بحالتی خونین دو برادر رنجیده شد
 که حتی کشتن مسیحی حلفا در آن روز نبرم و فریاد
 گریه میکرد و این قضیه نوعی واقع شد که هر
 نفسی و حال آن دو برادر گریه کرد که در

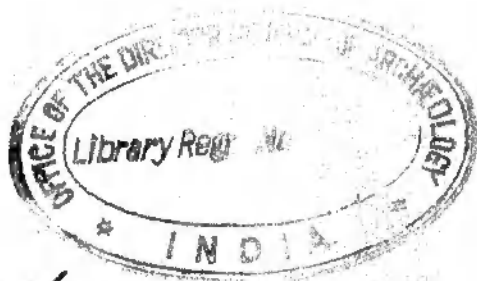
تالان و تاراج و عیال و اطفال و مضطرب
 و پریشان و جمیع موجودات را مضطرب و غارت
 نموده و از ترس اینکه شاید حضرت کبیر را
 بنایه سر بر سلطنت رسانند و لشان را در
 کشایند در فکر قتل و اعدام آنها افتاد لهذا
 بعضی از علما را با خودش متفق نموده فتوی
 قتل او مذعبان و دیوانه را امیر و زنجیری
 نموده در محضر عموم حاضر نمودند و آنچه خوا^{سته}
 که اعتراض وارد آمد و یا آنکه نکته بگرفتند
 و بهانه آغاز کنند نتوانستند طاقت گفتن
 یا بامید تبری از این امین بجویند و یا آنکه در
 زیر شمشیر عقوبت سر بنهید آنچه بعضی از
 حاضرین

ما دام الحیات خاطر موردی دنیا زده و برآ
 عموم در زمان قحطی ایران جمیع ثروت خویش را
 انفاق فقرا و معنایان نموده بودند با وجود
 این مشهورت میان خلق بحین نفق کشته
 لکن خال مدّ نیت که عدالت پادشاهی
 داد و معافست و کس حبارت خیر نداشت
 عظیمه نتواند والسلام

فرخ منکشته کاتبه السکین حرف الرّاء لیلک محبة
 ۱۰ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۷







N.C
3 cat
12/1/77

"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY

GOVT. OF INDIA
Department of Archaeology
NEW DELHI.

Please help us to keep the book
clean and moving.

B. No. 148. N. DELHI.